

بازنگری تاریخ معاصر و خیانت رجال ایرانی (دوران قاجار، دوران پهلوی، دوران حکومت اسلامی)



این مبحث برای آگاهی فرزندان ایرانزمین بویژه نسل جوان تهیه شده است تا بیاموزند و برای رسیدن و نگاهداری ایران آزاد، آباد و سرفراز مبارزه کنند و همواره حرمت و شرف ایرانی را پاس بدارند و با تلاش و فداکاری، کشوری نیرومند با مردمی آگاه و مسئول، به نسلهای آینده انتقال دهند و لازمه آن این است که میهن پرستی را در روح و روانمان بپرورانیم و پندار نیک، گفتار نیک و کردار نیک را سرلوحه بقای خویش قرار دهیم.

محمدعلی فروغی و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران



محمدعلی فروغی در سال ۱۲۵۴ ش بنیا آمد و پس از مرگ پدر به « ذکاء الملک » ملقب شد. به گفته مهدی بامداد، جد اعلاى این خانواده از **یهودیان بغداد** بود، که برای تجارت به ایران آمد و در اصفهان سکنی گرفت و مسلمان شد! پدر فروغی،

محمدحسین ذکاء الملک متخلص به فروغی، از معاریف فرهنگی زمان خود به شمار می رفت. او تحت تأثیر **میرزا ملکم خان** از پیشکسوتان ترویج فرهنگ غربی و فراماسونری در ایران شد. میرزا محمدعلی در چنین مکتبی تربیت شد و به نوبه خود به یکی از برجسته ترین متفکرین غربگرا و بزرگ **فراماسون** ایران بدل گردید.

محمدعلی فروغی برای نخستین بار، به همراه **وثوق الدوله** (میرزا حسن خان) و **دبیرالملک** (میرزا محمدحسین خان بدر)، قانون اساسی و سایر اسناد بنیادی فراماسونری را به فرمان « لژ بیداری ایران » از فرانسه به فارسی ترجمه کرد و واژه فراماسونری و معادل های فارسی آن، چون « **جمعیت رفیقان** » و « **فتیان** » را در واژگان فارسی جا انداخت. فروغی در سن ۳۲ سالگی از بنیانگذاران لژ « **بیداری ایران** » در سال ۱۲۸۶ ش - ۱۹۰۷ م بود و در این لژ به مقام **استاد اعظم** با عنوان خلص « **چراغدار** » نائل آمد.

فروغی از مدرسین و مدیر مدرسه علوم سیاسی بود که توسط فراماسونهای سرشناس **میرزا نصرالله خان مشیرالدوله** و پسرش **میرزا حسن خان** بنیاد نهاده شده بود. این مدرسه که بعدها دانشکده حقوق

فهرست

۱	خیانت مزدوران روس و انگلیس در دوران پهلوی
۴	میرزا ابوالحسن خان ایلیچی
۵	میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی
۵	میرزا محمد علی خان شیرازی
۶	موقوفه اود هندوستان
۸	عباس میرزا ملک آرا
۹	اللهیار خان آصف الدوله
۱۰	پسران فرمانفرما
۱۲	میرزا سعود گرمرودی انصاری
۱۳	امیر کبیر
۱۴	میرزا آقا خان نوری
۱۵	میرزا هاشم خان نوری اسفندیاری
۱۶	جدا شدن هرات و قندهار از ایران
۱۷	وکیل الدوله های انگلیس در فارس، کرمانشاهان و بنادر جنوب
۱۸	خانواده نواب
۱۸	محمد رضا خان مازندرانی
۲۰	آخرین وکیل الدوله در خانواده نواب
۲۰	وکیل الدوله های انگلیس در کرمانشاه
۲۱	وکیل الدوله های انگلیس در بندرلنگه
۲۲	اسکندر آتش زد، اینها ویران می کنند
۲۵	انتقاد از خود شرط سازندگی است
۲۶	پیام همدردی دکتر آرمان نوری

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

عامدانه فروغی از صحنه علنی سیاست شاید او می خواست و تمایل داشت که در پس پرده باشد و به کارهای « بزرگتر » که به فراغت نیاز داشت بپردازد و در عین حال، وجهه « روشنفکرانه » و « فاضلانه » خود را برای « آینده » محفوظ دارد.

فروغی و شهریور ۱۳۲۰

در شهریور ۱۳۲۰، واضح بود که ابقای رضاخان بر سریر سلطنت، مهم تر از همه، به خاطر ناراضیاتی عمیق و محسوس توده مردم و لرزان شدن پایه های تاج و تختش، دیگر غیرممکن است. برای سیاست پردازان بریتانیا سه امکان برای وضع آینده حکومت ایران مطرح بود

۱- اعاده سلطنت قاجاریه و به تخت نشاندن **محمدحسن میرزا** و پسرش **حمید آنتونی ایدن** (وزیر خارجه بریتانیا) در ۱۰ سپتامبر ۱۹۴۱ - ۱۹ شهریور ۱۳۲۰ برای ارزیابی مسأله به ملاقات آنها می رود و در تلگراف « بسیار محرمانه » به بولارد می نویسد: پرنس حسن قاجار وارث سلسله قاجار در لندن است و من، او و پسرش را بطور خصوصی ملاقات کردم ... پرنس حسن آماده است تا اگر چنانچه جنبشی در ایران برای بازگرداندن سلسله قاجاریه به سلطنت بوجود آید به ایران برود. او پسرش را نیز همراه خود به ایران خواهد برد. پرنس حسن گفت که فروغی قبلاً معلم او بوده است و لذا او (فروغی) شاید نسبت به بازگشت سلطنت قاجار سمپاتی داشته باشد. ولی، بر خلاف تصور محمدحسن میرزا، فروغی نظر مساعدی نسبت به اعاده سلطنت قاجار نداشت. بعلاوه، در دیداری که در ۱۳ سپتامبر (۲۲ شهریور) **سرهوراس سیمور** (معاون وزارت خارجه انگلستان در امور خاورمیانه) و **هارولد نیکلسون** (رئیس بی. بی. سی) با شاهزادگان قاجار داشتند، نتیجه ارزیابی منفی بود. سیمور بخصوص از اینکه حمید پسر محمدحسن میرزا، که افسر نیروی دریائی انگلیس بود، یک کلمه فارسی نمی دانست، ناراحت شده بود. بنابراین، این امکان بطور قطعی منتفی شد.

۲- استقرار یک **رژیم جمهوری** در ایران، با ریاست شخصیت هایی چون **فروغی** (کاندید انگلیسی ها) یا **ساعد** (کاندید روس ها). این امکان با موانع زیر مواجه بود:

الف: ریاست جمهوری فروغی مورد مخالفت روس ها بود و بنابراین توافق دو قدرت تعیین کننده انگلیس و شوروی بر سر یک چهره دشوار بود و به زمان کافی نیاز داشت. با توجه به ضرورت تصمیم گیری سریع، این امر ناممکن بود.

ب: فروغی شخصاً با استقرار نهاد جمهوری در ایران موافق نبود و لذا پیشنهاد ریاست جمهوری خود را نپذیرفت.

پ: اصولاً مقامات بریتانیائی بطور سنتی نسبت به استقرار جمهوری در ایران نظر مساعد نداشتند و سلطنت را مناسبترین شکل

شد، مکتبی بود که فرزندان طبقه حاکمه ایران را به خود جلب کرد و دولتمردان و « رجال » سیاسی ایران آینده را پرورش داد و بذر فرهنگ و روانشناسی فراملسونی را در نسلهای متمادی تحصیلکردگان و دانشگاه دیدگان غربگرای ایران فشانند.

خان ملک ساسانی می نویسد: خوب به خاطر دارم یک روز درس تاریخ داشتیم و گفتگو از مستعمره های انگلیس بود که آیا خود اهالی قادر به اداره کردن ممالک خود هستند یا نه؟ **میرزا محمدعلی ذکاء الملک** گفت: آقایان شما هیچوقت سرداری برای دوختن به خیاط داده اید؟ همه گفتند: آری. گفت: خیاط برای سرداری شما آستین گذارده؟ همه گفتند: البته. گفت: وقتی سرداری را از مغازه خیاطی به منزل آوردید آستین هایش تکان می خورد؟ همه گفتند: نه! گفت: پس چه چیز لازم بود که آستین ها را به حرکت درآورد؟ شاگردها گفتند: لازم بود دستی توی آستین باشد تا تکان بخورد. جناب فروغی فرمودند: مقصود من هم همین بود که بدانید ایران شما مثل آستین بی حرکت است که تا **دست دولت انگلیس** در آن نباشد ممکن نیست تکان بخورد.

فروغی فردی با استعداد و بسیار پرکار و از نظر ظاهری باوقار بود و بدلیل همین ویژگی ها به **مغز متفکر فراملسونری ایران** بدل گردید و نام و اندیشه او بر فرهنگ رسمی دوران پهلوی - از دبستان تا دانشگاه - سایه افکند.

فروغی و سلطنت پهلوی

فروغی در به قدرت رسیدن رضاخان و تأسیس سلسله پهلوی نقش اساسی داشت. مورخ معاصر، حسین مکی می نویسد: فروغی از بدو پیدایش رضاخان یا از جهت هوش فطری و یا از لحاظ آگاهی از سیاست انگلستان در مورد « تمرکز حکومت قدرت » و ایجاد دیکتاتوری همواره او را تقویت می کرد، و در بسیاری بازی های سیاسی، مبتکر و در حقیقت یکی از تعزیه گردان های اصلی بوده است.

فروغی در سه مقطع حساس حیات سلسله پهلوی، نقش اصلی داشت: او **نخستین وزیرالوزرای رضاخان** بود که « **شنل آبی** »

سلطنت را در مراسم تاجگذاری بر دوش او استوار ساخت. معروف است و مورخین عصر پهلوی، بیشتر برای تزئین چهره فروغی، می نویسند که، در سال ۱۳۱۴ به خاطر یادداشتی که از او نزد **محمد ولی خان اسدی** (نایب التولیة مغضوب آستان قدس رضوی) یفلت شد، از نخست وزیری کناره گیری کرد و خله نشین شد. با توجه به نقش و مقام مهم و یگانه فروغی، چنین واقعه ای، در صورت صحت، نمی تواند چیزی بیش از یک توجیه باشد برای کناره گیری سنجیده و

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

فروغی حلقه واسط نسل کهن فراماسونهای عهد قاجار (ملکم ها و مشیرالدوله ها) با فراماسونهای نسلهای بعد بود. او در رأس حلقه ای از متفکران و برجستگان فراماسونری ایران (حسن پیرنیا، تقی زاده، محمود جم، علی منصور، ابراهیم حکیم الملک و ...) روح فراماسونری را از طریق اهرم حکومت و سیاست، در کالبد فرهنگ جدید ایران، که در دوران پهلوی شکل گرفت، امید. فروغی در سالهایی که به ظاهر خانه نشین بود، به جذب استعدادها، برجسته علمی و فرهنگی پرداخت و با کمک های بیدریغ مادی و سیاسی خود، آنها را مورد حمایت قرارداد و بدینسان بر مشاهیر فرهنگی زمان خود نفوذ معنوی چشمگیری یافت.

فروغی، اندیشه پرداز سلطنت پهلوی بود. نطق فروغی در مراسم تاجگذاری رضاخان، تمامی عناصر ایدئولوژی « شوونیسم شاهنشاهی » و « باستان گرایی » را، که بعدها توسط پیروان و شاگردان فروغی پرداخت شد، دربرداشت. او در نطق خود رضاخان میرپنج را « پادشاهی پاک زاد و ایران نژاد » و « وارث تاج و تخت کیان » و ناجی ایران و احیاگر شاهنشاهی باستان و غیره و غیره خواند. اشتباه است اگر نطق فروغی را یک خطابه تملق آمیز تصور کنیم! فروغی به تملق گویی از رضاخان نیاز نداشت. او می خواست به دیگران بیاموزد که از این پس باید چگونه با رضاخان سلوک کرد و به رضاخان بیاموزد که از این پس باید چگونه به خود بنگرد! رضاخان قزاق، دیگر « خان » و « میرپنج » و حتی « سردار سپه » نیست، او اینک « شاه شاهان » و « وارث تاج و تخت کیان » و جانشین کوروش و داریوش و نوشیروان است! انتخاب نام « **پهلوی** » نیز ابتکار فروغی بود و پهلوی هایی مجبور به تغییر نام خود شدند، تا رضاخان حتی در عرصه نام نیز « یگانه » و « بی همتا » بماند!

فروغی به عنوان یک محقق و اندیشه پرداز، دارای تصنیفات متعددی است. او به عنوان یک دولتمرد، نماینده دوره های اول و دوم و سوم مجلس شورای ملی بود و در مجلس دوم چندی به مقام ریاست نیز رسید. پنج بار وزیر خارجه، چهار بار وزیر دارائی، سه بار وزیر دادگستری، چهار بار وزیر جنگ، یک بار وزیر اقتصاد و چهار بار نخست وزیر شد. فروغی در ۵ آذر ۱۳۲۱، هنگامی که وزیر دربار محمدرضا پهلوی بود، در اثر عارضه قلبی درگذشت.

حکومتی منطبق با فرهنگ و روانشناسی مردم ایران تشخیص می دادند! مسلماً این نظریه از اندیشه های مونارشستی و باستان گرایی اردشیر ریپورتر و فروغی متأثر بود.

در نتیجه، تنها راه معقول و ممکن برای مقامات انگلیسی، امکان سوم یا **تداوم سلطنت** از طریق سلسله پهلوی و بوسيله شخص ولیعهد بود. برخی محققین، بر اساس اسناد جنگ جهانی دوم وزارت امور خارجه بریتانیا (که از سال ۱۹۷۲ استفاده از آن آزاد شد) دخالت انگلستان را در تعیین محمدرضا پهلوی بعنوان شاه ایران رد می کنند و آن را نتیجه عمل مستقل و سریع فروغی می دانند و یا تصمیم انگلستان را در این زمینه به اعمال فشار فروغی مربوط می کنند.

برای رسیدن به یک تحلیل واقعی از حوادث شهریور ۱۳۲۰ در ایران، اسناد وزارت خارجه انگلستان به تنهایی کافی نیست و باید اسناد و مکاتبات آلن با ستاد MI-6 در لندن و اسناد و مکاتبات ارگان مافوق آن یعنی JIC را نیز مورد بررسی قرارداد.

بنابراین، عمل سریع فروغی در ابقای سلطنت پهلوی، قبل از آنکه وزارت خارجه انگلستان رسماً نظر دهد بدان معنا نیست که او مستقل از انگلیسیها عمل کرده و مقامات لندن در این ماجرا دخالتی نداشتند. مسلماً، فروغی قبل از طریق ترات مسأله را با لندن فیصله داده بود و پس از هماهنگی کامل و اخذ تصمیم نهایی (مذاکرات **محمدحسن میرزا** با **سر هوراس سیمور** معاون وزارت خارجه و **هارلد نیکلسون** رئیس بنگاه بی. بی. سی که قاعدتاً باید نماینده اینتلیرجنس سرویس باشد، در روز ۲۲ شهریور و تحلیل و ارزیابی نهایی آن) به این عمل « جسورانه » مبادرت ورزید. به عبارت دیگر، آن نهادهایی که مسئولیت عملی این عملیات را بعهده داشتند به نتیجه قطعی رسیده بودند و تنها اعلام « رسمی » از سوی وزارت امور خارجه به **سر ریدر بولارد** چند روز پس از سوگند خوردن **محمدرضا پهلوی** در مجلس صورت گرفت که این نیز بی « حکمت » نبود!

در این میانه، آنچه جالب است نقش فروغی در این ماجرا است. فروغی نه بعنوان یک « مهره » و « عامل »، بلکه بعنوان یک سیاست پرداز بسیار مؤثر عمل کرد و اهمیت و پرستیژ او بدان حد بود که سرویس اطلاعاتی از آن برای اقناع مقامات مهمی چون **سر آنیونی آیدن** (وزیر خارجه) استفاده می کرد. به عبارت دیگر، نظریه فروغی نقش اصلی و تعیین کننده در تعیین سیاست خاورمیانه ای انگلستان در ایران داشت!

فروغی و فرهنگ معاصر ایران

از خاندان مستوفیان تا مصدق

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرود خواهند آورد.

اولین شخصیت خاندان مستوفیان، آقا محسن آشتیانی می باشد که کریمخان زند پس از به قدرت رسیدن به پاس خدمت، آنان را نزد خود فراخواند. فرزندان آقای آشتیانی به نامهای محسن، کاظم، هاشم و آقاسی بودند که در دستگاه کریمخانی و القاب بیکه میرزا و خان مفتخر گردیدند.



در فاصله درگذشت کریمخان (۱۷۷۹) تا نبودی لطفعلی خان (ژوئن ۱۷۹۵) آقامحمدخان قاجار به نبودی و قتل خاندان زند مشغول بود. با تمام کشتارها هنوز به نام میرزا کاظم مستوفیان آشتیانی بر می خوریم که در دستگاه آقا محمد خان به مقامهایی نیز می رسد.

شاخه های جداشده از آقا محسن آشتیانی جد بزرگ محمد مصدق سه شاخه هاشم خان، میرزا کاظم و آقلسی بیک است که محمد مصدق از شاخه شاخص میرزا کاظم می باشد که پدر او میرزا هدایت الله، وزیر دفتر اول است و دو برادر دیگرش میرزا حسن، وزیر دفتر دوم و میرزا علی موثق السلطنه می باشند. احمد متین دفتری و هدایت الله متین دفتری از فرزندان میرزا حسن وزیر دفتر دوم بوده اند که در تاریخ ایران از آنان بسیار نام برده شده است.

از شاخه هاشم خان به افرادی مانند وثوق الدوله، قوام السلطنه و معتمد السلطنه می توان اشاره نمود.

لقب وزیر دفتر زمانی به میرزا هدایت الله داده شد که معیرالممالک به وزارت مالیه (یا با گویش امروز وزارت دارائی) منصوب شده بود. (۱۸۷۳).

در آغاز سلطنت مظفرالدین شاه (۱۲۹۱ ه.ش مساوی با ۱۸۹۶ م) وزیر دفتری به محمدحسین پسر میرزا هدایت الله واگذار شد. پنج ماه بعد که عبدالحسین میرزا فرمانفرما با توطئه و نیرنگ اتابک امین السلطان را به قتل می رساند چون میرزا محمد حسین از گروه اتابک بود او را نیز ساقط می کند (دسامبر ۱۸۹۶).

البته در بعضی از روایات تاریخی آمده است که مصدق و دو برادرش از فرزندان نامشروع مظفرالدین شاه می باشند و مبنی بر اسنادی است که در سفرهای مظفرالدین میرزا از تبریز به تهران نموده است که در این سفرها همواره نجم السلطنه مادر مصدق مهماندار ولیعهد قاجار بوده است چرا که همزمان نجم السلطنه معشوقه مظفرالدین میرزا نیز بوده است.

باید در نظر گرفت که شخصیت هر انسان به صورت یک مثلث سه ضلعی شکل می گیرد، ۱- خصوصیات ارثی ۲- تربیت

خانوادگی ۳- محیط زیست، که مصدق از هر سه به خوبی بهره مند بوده است.

شخصیت مصدق در خانه و خانواده ای که اعضای آن همه معتقد به فراماسونری، معتقد به اتحاد جهانی اسلام و انگلوفیل بوده اند و همچنین همگی رجال درجه یک، مزدور و وابسته به انگلیس بوده اند، شکل گرفته است. طبق بررسیهای دقیقی که شده است اولین فراماسونری از اواخر سال ۱۲۳۷ خورشیدی توسط میرزا ملکم خان و مولر انگلیسی تأسیس می شود و تمام ایادی متنفذ وابسته به انگلیس مثل سید زین العابدین امام جمعه که پدر زن مصدق بوده، در آن عضویت داشته اند. میرزا هدایت الله که از خانواده مستوفی بوده نیز در این فراموشخانه عضویت داشته است که دکتر علی امینی در خاطرات خود آن را تأیید می کند. اسماعیل رائین در جلد اول مجموعه سه جلدی کتاب خود نام تمام رجال ایران که عضو فراماسون بوده اند را ذکر کرده است.

در زمائیکه سید جمال الدین اسد آبادی به تهران آمده بود میرزا هدایت الله مرید او می شود، در نوشته های محیط طباطبائی به این نکته نیز اشاره شده است. مصدق در خانواده ای با این شرایط، از مادری با این شرایط در خانه ای مسموم از خیانت و مزدوری پرورش یافت و نباید از او خرده گرفت که او نیز به جمع شبکه فراماسونیسیم مزدور انگلیس پیوست.

مصدق در یکی از نطق های خویش در مجلس شورای گفته است: «اگر مظفرالدین شاه عقل داشت دستورات میرزا ملکم خان را در مورد اداره کشور به مرحله اجرا در می آورد.»

مصدق از کودکی چندین مستمری که مرسوم مزدوران دوره قاجار بود دریافت می داشت که تا پایان حیاتش از آن بهره مند شد.

پس از کشته شدن اتابک اختلافاتی بین خانواده آشتیانی افتاد و عبدالحسین میرزا فرمانفرما دای مصدق از همکاری خواهرزاده اش بهره مند شد و خانواده میرزا حسین در طرف اتابک باقی ماند. محمد مصدق اولین افتخار اداری را در حالیکه ۱۷ سال بیش نداشت با سمت مستوفی خراسان آغاز می کند.

افرادی که جیره خوار و یا حتی طرفدار یک کشور استعماری خارجی بوده باشند و به نفع آن کشور خدماتی کرده باشند را با صفت جاسوس یاد می کنند که در خانواده آشتیانی این لقب به فیروز میرزا نصرت الدوله، عبدالحسین میرزا فرمانفرما، نصرت الدوله فیروز و مظفر فیروز داده شد که چهار نسل متوالی به عنوان جاسوس انگلیس در خدمت اجانب بوده اند. مظفر فیروز در سالهای قبل از فتنه خمینی به طرفداری از چپی ها و به جیره خواری از جانب انگلیس بر ضد شاه و حکومت آن زمان سخنرانی و مقاله نویسی می نمود. از جمله افرادی که به او لقب جاسوس به معنای اخص کلمه می دهند دکتر احمد

چون نیت مصدق بر سردار سپه مشخص شد دستور داد به دستورات مستقیم مصدق ترتیب اثر داده نشود و از قبول دستورات مستقیم او خودداری گردد.

رضاشاه متوجه شده بود که شبنامه های منتشره در تبریز را سفارت انگلیس رهبری کرده و یک نفر روسی را برای توزیع و پخش آنها اجیر کرده بودند. این کار برای به هم زدن روابط با روسیه شوروی برنلمه ریزی شده بود. چون رضاشاه به سر تیپ شیبانی نیز مشکوک شده بود او را نیز با سر تیپ امان الله جهانبانی عوض نمود. چند روز پس از ورود سر تیپ شیبانی، مصدق کسالت و بیماری را بهانه کرد و استعفاء داد، درخواست مراجعت به تهران را نمود. (۱۹۲۲)

انگلیس به دسایس معمول و متعدد خود در سال ۱۹۳۹ با حقه بازی میزان کاهش درآمد شرکت نفت انگلیس و ایران را به جای حدود ۱۶ درصد به ۳۸ درصد کمتر نشان داد و از این بابت پرداختی آنان به دولت رضاشاه بسیار ناچیز گردید و شایع کردند که این روند ادامه خواهد یافت.



کیخسرو شاهرخ

کیخسرو و بهرام شاهرخ (پدر و پسر) که خوش خدمتی آنان به انگلیس ثبت شده است در دو دوره متوالی در رأس اداره رادیو قرار گرفتند. آقای شاهرخ که گوینده فارسی رادیو برلن در زمان جنگ جهانی دوم بوده و اهانت های

سنگینی به رضاشاه می کرده بعدا در دو دوره متفاوت به دلیل فشارهای انگلیس در زمان محمدرضاشاه به اداره امور رادیو گمارده شد. با فشارهایی که انگلیسیها به رضاشاه می آوردند او مجبور شد متین دفتری را در سال ۱۹۳۹ به نخست وزیری منصوب نماید. شواهد کفای وجود دارد که این توطئه را محمدمصدق طرح ریزی کرده و کارگردانی عملیات را بعهده داشته است، بعلاوه مطالب و اخبار بسیار محرمانه ای را که احمد متین دفتری به انگلیس می رساند از ناحیه مصدق تهیه و تنظیم می شده و همچنین به احتمال قوی اطلاعات و اخباری را که کیخسرو شاهرخ از رادیو پخش می کرده از جانب محمد مصدق تهیه و یا تدارک می شده است. این اطلاعات حتی توسط متین دفتری به سفارت آلمان تحویل می شده و وجوهی را از طریق همین آقای دکتر احمد متین دفتری دریافت می کردند. متین دفتری هم از آلمانی ها و هم از انگلیسیها پول دریافت می کرده است.

نیروهای آلمانی در پی تصرف لاشاریته کنار رود لوآر به قطار ویژه ای دست یافتند که اسناد محرمانه سرفرماندهی فرانسه را حمل می کرد، طرح محرمانه حمله به قفقاز نیز در میان این اسناد بود. در بین این اسناد حمله به تأسیسات نفتی باکو با استفاده از پایگاه هوایی

متین دفتری است. وی علاوه بر اجرای فرامین اربابش انگلستان به گزارشهای جاسوسی و مخفی نیز مبادرت می ورزید.

مصدق از این اعمال دامادشان به روشنی آگاهی داشت ولی هیچگاه منع آن نشد. وکیل مدافع مصدق در خاطراتش می نویسد مصدق از دامادشان با نیکی یاد می کرد و از بردن نام او «به هیچ وجه ککش هم نمی گزید».

جاسوسی میرزا احمدخان، به انگلیس ختم نمی شد و او همزمان برای سفارت آلمان و همچنین انگلیس کار می کرد. میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده منشی سفارت آلمان در زمان جنگ اول جهانی در خاطراتش به تماس های محرمانه آقا میرزا احمدخان دفتری متین الدوله اشاره دارد و این حرکت او را به آلمان دوستی نسبت می دهد. وی پس از استعفای منشی یاد شده مدتی در این پست به خدمت آلمانها درآمد.



مصدق در بیشتر موارد سیاسی از دایه خودش عبدالحسین میرزا فرمانفرما تقلید می کرد و در زمانیکه فرمانفرما به استانداری آذربایجان رسید مصدق را به عنوان نماینده خویش در تهران تعیین کرد. آنها رمزی بین خود قرار دادند و او تمام تلگرافها و نوشتارها را با دایه

رد و بدل می کرد و آنها را با محمدعلیشاه در میان می گذاشت.

به همین صورت هنگامیکه مصدق در سال ۱۹۲۲ (۱۳۰۰ ه.ش) به استانداری آذربایجان منصوب شد احمد متین دفتری برادر زاده و داماد خود را به عنوان نماینده خود در تهران به دولت رضاشاه معرفی نمود.



دکتر احمد متین دفتری

متین دفتری که از سالها پیش به جاسوسی و خوش رقصی برای سفارت انگلیس مشغول بود خبرهای با ارزش دیگر از داخل نظام شاهنشاهی را به انگلیسیها می رساند. از طریق همین گزارش ها بود که اسماعیل آقا سمینتقو از اسرار و نقشه های نظامی آگاه می شد.

رضاشاه به این امر پی برد و دستور داد رمز دیگری به طور مستقیم بین حبیب الله خان شیبانی فرمانده ارتش در آذربایجان و مرکز برقرار شود و مطالب خلاف واقع و دروغین را مبادله کنند.

حیله بازی های عموزاده (مصدق) با او سازش نموده و قبول می کند تعدادی از افراد فامیل و از جمله متین دفتری (داماد و نوه برادر- مشاور وزیر)، مرتضی قلی بیگ (خواهرزاده - وزیر دارائی)، سرلشکر محمد حسین فیروز (پسر دائی - وزیر راه) و شمس الدین امیر علائی (گوش به فرمان دائمی مصدق - وزیر کشاورزی) را در کلیینه وارد کند.

پادشاهی رضاخان



پس از خروج احمد شاه، عوامل رضاخان (بنا به دسیسه های انگلیس) اندیشه الغای سلطنت و رئیس جمهور شدن سردار سپه را پیش آوردند و از سوی دیگر روحانیون (انگلو فیل) طرح جمهوری را ضد اسلامی میدانستند. بالاخره نمایندگان مجلس پنجم شورای ملی با

هماهنگی عوامل انگلیس در نوز نهم آبان ۱۳۰۴ ه.ش ماده واحده ای را مطرح کردند که به موجب آن احمد شاه از سلطنت خلع شد و حکومت موقت در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص رضاخان پهلوی سپرده شد و تعیین تکلیف حکومت قطعی به مجلس مؤسسان واگذار شد و در این مجلس در ۲۱ آذر ۱۳۰۴ ه.ش سلطنت ایران به اعلیحضرت رضا پهلوی واگذار شد. در ۲۴ آذر ۱۳۰۴ ه.ش در پی کودتای سیاسی - اجتماعی، رضا شاه پهلوی در مجلس شورای ملی با ادای سوگند به قرآن، رسماً بعنوان سردودمان پهلوی و ظایف سلطنت را عهده دار می شود. مراسم تاجگذاری رضا شاه در ۴ اردیبهشت ۱۳۰۵ انجام شد.

رضا شاه در هر نقطه از کشور امیرلشکری را بر می گمارد، طولی نمی کشید که سردار سپه و امیرلشکرهای وی همه چیز مملکت و ملت را در قبضه قدرت درآورده آنچه در ظرف مدت یک صد و پنجاه سال دوره سلطنت قاجار و پیش از آن نزد رؤسای ایلات و گردنکشان بزرگ در سرحدات و نقاط مختلف مملکت از ملک و مال و جواهر و اسلحه جمع شده بود، بدست این جمع می افتاد و قسمت عمده و مرغوب ترین آنها در تصرف رضاشاه در می آمد، و هرچه خانه های عالی و ملک های مرغوب در زمان رضاشاه معامله می شد یک طرف یا هر دو طرفش نظامی و از نزدیکان رضاشاه بودند. سیاست نفتی انگلیس که نیاز مبرم به امنیت و ایجاد قدرت مرکزی داشت، باعث شد که رضاخان میرپنج را برای این مهم انتخاب کند.

ایران که قبلاً به اصرار و پشتکار متین دفتری و با ارتباط با انگلیسیها ساخته شده بود به دست آلمانها افتاد این مسئله، واقعیت مهمی را راجع به متین دفتری برای آلمان ها روشن ساخت. آلمان ها دانستند که او بصورت دو جانبه کار می کند مراتب را به اطلاع رضاشاه رساندند و اعلام داشتند که به نظر می رسد شاه با اینکار بی طرفی را کلاً رعایت نکرده و لذا اخطار شدید دادند. این دسیسه مصدق - شاهرخ - متین دفتری به برکناری متین دفتری منجر شد.

رضاشاه بسیار زیرک تر از اینها بود و هرگاه اختلاس یا گناهی از اطرافیان را کشف می کرد آن را با ملئت تحمل می کرد و به شهربانی و کار آگاهان دستور می داد اسناد لازم را جمع آوری کنند وقتی کاملاً جرم مسجل می شد دستور بازداشت و یا دستگیری را می داد. در مورد توطئه محمد مصدق نیز به همین صورت عمل شد. وقتی نتایج حاصله از نقشه متین دفتری و مصدق که توسط رئیس شهربانی در صبح روز ۴ تیرماه ۱۳۱۹ به آگاهی رضاشاه رسید در حالیکه به شدت عصبانی بود دو نفر احمد متین و علی اصغر حکمت را به حضور پذیرفت و در آن جلسه چه گذشته بر کسی روشن نیست ولی به احتمال قوی رضاشاه با فحش و نلزا و شاید هم با کتک این دو تن (نخست وزیر و وزیر کشور) را اخراج و در منزلشان تحت نظر داشت. رضاشاه از متهم کردن علنی این جاسوسان انگلیسی در میان اولیای امور و راه انداختن سر و صدا خودداری کرد. از این کار رضاشاه بعدها توسط ایادی فراملسونی و انگلو اسلامیت ها انتقاد شد، در حالیکه همواره مشاورین انگلیسی در کنار رضا شاه به او توصیه می کردند که بجای بی آبرو کردن این افراد، آنها را به بهانه های دیگر برکنار کند. مصدق در باغ بیلاقی خویش مرتب با کیخسرو شاهرخ ملاقات داشته و از آنجا که رضاشاه به روابط آنها پی برده بود و ویلای مصدق در حوزه کلانتری تجریش بود به دستور رضاشاه رئیس کلانتری به آن باغ رفته و در ظهر روز ۴ تیر ۱۳۱۹ دستگیر می کنند در حالیکه طرفداران مصدق مدعی هستند او تا قبل از دستگیری در احمد آباد سکونت داشته. (سکونت داشته ولی کارهای پنهانی را از ویلای تجریش انجام می داد)

روزنامه اطلاعات در آن زمان نوشت: برحسب اراده ذات مقدس شاهنشاهی، آقای متین دفتری برای استراحت از خدمت معاف و همچنین آقای حکمت وزیر کشور هم برای معالجه از خدمت معاف گردیده است. (اطلاعات روز ۵ تیر ماه ۱۳۱۹). پس از کشف اسناد جنگی متفقین، توسط آلمان ها، دولت روسیه از این که ایران موافقت کرده بود هواپیماهای شناسائی متفقین از فراز ایران پرواز کرده و طرح بمباران تأسیسات نفتی بادکوبه را به اجرا درآوردند سخت برآشفته رضاشاه در جهت رفع موضوع، هیأتی به مسکو فرستاد. به دنبال آن با اصراری که ایران کرد شاهرخ را نیز از رادیو برلین برکنار نمود و در ژوئن سال ۱۹۴۱ او را از آلمان اخراج کرد.

در دوره چهارم مجلس (۳۰ ژوئن ۱۹۴۶)، احمد قوام السلطنه به دنبال



احمد قوام السلطنه

می است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

اراده ملت ایران برای رهایی از

- ۳- پایه گذاری بانک ملی ایران
- ۴- کشیدن راه آهن سراسری ایران (که متفقین از آن برای پیروزی خود بهره برداری سرشاری کردند)
- ۵- لغو کاپیتولاسیون (بطور ظاهری)
- ۶- تأسیس رادیو و خبرگزاری پارس
- ۷- تأسیس دانشگاه تهران
- ۸- تأسیس فرهنگستان ایران
- ۹- گسترش صنایع
- ۱۰- جایگزین کردن تقویم خورشیدی به جای تقویم هجری قمری به عنوان تقویم رسمی ایران
- ۱۱- از بین بردن کامل یلغیان منطقه از جمله در سال ۱۳۰۶ به دستور رضا شاه قوای تیمسار سرلشکر امیر احمدی قوای اسماعیل آقا سمیتقو تار و مار شد و شیخ خزعل را نیز در خوزستان از میان برد و منطقه ای آرام بوجود آورد که در این رابطه شرکت نفت ایران و انگلیس توانست با آسودگی خیال به بهره برداری نفتی و گازی خود در منطقه جنوب و جنوب غربی ایران بپردازد.

فهرست نخست وزیران دوره احمدشاه و رضاشاه

دوره احمدشاه

- محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)
- میرزا حسن خان مستوفی الممالک
- محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)
- صمصام السلطنه
- میرزا محمد علی خان اعلاء السلطنه
- میرزا حسن خان مستوفی الممالک (حسن مستوفی)
- میرزا حسن خان مشیرالدوله
- عبدالمجید میرزا عین الدوله
- میرزا حسن خان مستوفی الممالک (حسن مستوفی)
- عبدالحسین میرزا فرمانفرما
- محمد ولی خان تنکابنی (سپهسالار اعظم)
- میرزا حسن خان وثوق الدوله (حسن وثوق)
- میرزا محمد علی خان اعلاء السلطنه
- عبدالمجید میرزا (عین الدوله)
- میرزا حسن خان مستوفی الممالک (حسن مستوفی)
- صمصام السلطنه
- میرزا حسن خان وثوق الدوله (حسن وثوق)
- میرزا حسن خان مشیرالدوله
- فتح الله خان اکبر (سپهدار اعظم)

برای انگلیسیها مهم نبود چه کسی در ایران بر سر کار باشد آنها می خواستند منافع خود را حفظ کنند، می خواستند مقاصد اقتصادی و سیاسی آنها در ایران عملی گردد و بی آن که لازم باشد برای حفظ سیاست خویش متحمل ضرر مالی بگردند و بتوانند مخارجی را هم که در ایام جنگ به جهت حفظ منافع خود در جنوب ایران با تأسیس پلیس نموده بودند هر قدر بشود پس بگیرند و هم آرزو داشتند بر مدت امتیاز ایرانی خود مخصوصاً نفت جنوب و بانک شاهی بیافزایند. سردار سپه در مذاکرات خصوصی که با انگلیسیها داشته انجام این مقاصد را عملی وعده داده بود، پس دلیلی نداشت که از او حمایت نکنند.

هنگامیکه رضا شاه پهلوی بر مسند سلطنت نشست، جهان در میانه دو جنگ جهانی نفسی می کشید. رضا شاه پهلوی، برنامه گسترده ای را برای سامان اداری و اقتصادی کشور بدست گرفت. ایران فاقد نظام اداری، ارتش منسجم، راه، نظام بانکی و اقتصادی مدرن بود و شیوه ملوک الطوایفی، جایی برای قدرت مرکزی نگذاشته بود.

از منظر بین المللی نیز شرایط، چندان آرام نبود. ایران در محاصره نیروهای بزرگ، روسیه در شمال و انگلیس در جنوب بود. انگلیس می کوشید از ایران بعنوان راهی برای سلطه جویی های خود در هند و خاور دور بهره بگیرد.

رضا شاه پهلوی در طی شانزده سال سلطنت، درگیر تکوین دولت مدرن در ایران بود. در همین هنگامه ها آلمان به رهبری آدولف هیتلر جنگ جهانی دوم را آغاز کرد.

یکی از خصوصیات اخلاقی رضا شاه نظم شدید او بود، که ناشی از تربیت قزاقی اش بود. او دقیقاً و از قبل می دانست که در فلان ساعت چه باید بکند. همیشه یک پیشخدمت مخصوص، چه در کاخ و چه در خارج از کاخ باید کمی دور می ایستاد و به علایم دست او نگاه می کرد. آن علامت برای پیشخدمت کافی بود که بداند چه می خواهد.

رضا شاه در دوره پادشاهی خود با حمایت انگلیس، با قدرت سلطنت کرد و تمام امور مملکتی را در دست خود داشت.

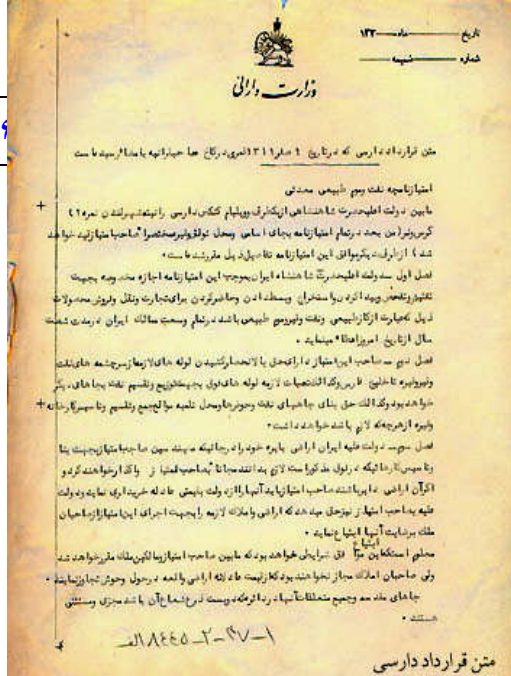
یکی از اقدامات رضا شاه مسئله منع لباس اهل عمله بود و همچنین کشف حجاب که یکی از عملکردهایی بود که رضاشاه پس از مسافرت به آتاتورک آموخت ولی بدون در نظر گرفتن تغییرات ریشه ای در قانون اساسی، مشکلات زیادی در به اجرا درآوردن این اقدام بوجود آمد.

در عین حال در راستای گسترش و توسعه برنامه های

اقتصادی و اداری کشور اقدامات زیر انجام گرفت:

- ۱- یکی کردن نیروهای نظامی و تشکیل ارتش ایران
- ۲- فرستادن دانشجویهای ایرانی به خارج جهت تحصیل

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.



سید ضیاء الدین طباطبائی

میرزا احمد خان قوام السلطنه (احمد قوام)

میرزا حسن خان مشیرالدوله

میرزا احمد خان قوام السلطنه (احمد قوام)

میرزا حسن خان مستوفی الممالک (حسن مستوفی)

میرزا حسن خان مشیرالدوله

رضا خان سردارسپه (رضا شاه بعدی)

دورهٔ رضاشاه پهلوی

محمد علی فروغی (ذکاءالملک)

حسن مستوفی (مستوفی الممالک)

مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه)

ذکاء الملک فروغی

محمود جم (مدیرالملک) ۱۳۱۴ تا ۱۳۱۸

احمد متین دفتری ۱۳۱۸ تا ۱۳۱۹

منصورالملک ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۰

رضاه شاه و قراردادهای نفتی

رضاشاه در زمینهٔ نفت، قرارداد داری را به ظاهر لغو کرد ولی عملاً آن را با قرارداد ۱۹۳۳ تمدید کرد. مجلس شورای ملی در دورهٔ او جنبهٔ نمایشی پیدا کرد و انتخابات با دستور از بالا و برپایهٔ فهرست‌هایی از نمایندگان مورد تأیید او انجام می‌شد.

قرارداد یا امتیازنامه داری در سال ۱۹۰۱ بین ایران و ویلیام ناکس داری به مدت ۶۰ سال اکتشاف و استخراج نفت در ایران منعقد شد. از طرف ایران مظفرالدین شاه، امین السلطان، میرزا نصرالله مشیرالدوله و مهندس الممالک (نظام الدین غفاری) امضاء کنندگان قرارداد بودند که مبلغ ۲۰ هزار پوند به آنها پرداخت شد و ۲۰ هزار سهم یک پوندی به آنها واگذار شد.

این قرارداد، اولین قرارداد بین‌المللی بود و انگلیسیها و آمریکاییها هر دو در کار نفت بی‌تجربه بودند. خود انگلیسیها در آن زمان برای فروش نفت بازاری نداشتند. طبق قرارداد ۱۶ درصد از منافع خالص نفت به ایران می‌رسید.

ویلیام داری بعد از اینکه مبلغ زیادی حدوداً ۲۲۵ هزار پوند خرج کرده بود شرکت او به ورشکستگی نزدیک شد تا اینکه اولین چاه در مسجد سلیمان در ساعت ۴/۳۰ صبح روز ۲۶ مه ۱۹۰۸ مطابق با ۱۲۸۷ شمسی به نفت رسید و از این پس صنعت نفت ایران شروع شد. در سال ۱۹۰۹ با حفر چاه سوم که آن هم موفقیت آمیز بود،

دولت انگلستان که توسط شرکت برمه در شرکت نفت انگلیس پرشیا سهام داشت، آقای «لرد استراتکونا» را بعنوان رئیس هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس- پرشیا بر می‌گزیند و در شروع جنگ جهانی اول (۱۹۱۴ میلادی) دولت انگلیس با پرداخت ۲ میلیون پوند، ۵۱ درصد سهام کل شرکت نفت انگلیس- پرشیا را تصاحب می‌کند و اختیارات کلی شرکت را قانوناً بدست می‌گیرد. در این سال مقدار استخراج نفت ۲۷۴ هزار تن بود و در سال ۱۹۲۰ به ۱۳۸۵۰۰۰ تن رسید و سهم ایران از بابت حق الامتیاز و بهرهٔ سهام از سال ۱۹۰۶ تا سال ۱۹۱۹ جمعاً نزدیک به ۳ میلیون لیره بود که شرکت (دولت انگلیس) تا این زمان حتی نیمی از این مبلغ را هم به دولت ایران پرداخت نکرده بود. دولت انگلیس در سال ۱۹۲۹ «سر جان کادمن» را به ریاست هیأت مدیره شرکت نفت انگلیس- پرشیا منصوب می‌دارد. در سال ۱۹۲۸ رضاشاه بعزت پایین آمدن قیمت بهای نفت و پرداخت نشدن سهم قانونی دولت ایران از طرف شرکت نفت تقاضای پیمان جدید و بررسی مجدد قرارداد داری را می‌کند ولی انگلیسیها حدود ۴ سال او را سردوانید. به گزارش علی دشتی نماینده مجلس که گفته بود در مرداد ۱۳۱۱ (۱۹۳۲) شرکت نفت تنها ۳۰۰ هزار لیره پرداخت کرده است در صورتیکه این شرکت فقط ۷۰۰ هزار لیره مالیات به دولت انگلیس پرداخت نموده است و با محاسبه ۱۶ درصد از سود خالص شرکت نفت، سهم ایران چندین برابر این مبلغ خواهد بود، سرانجام رضاشاه در هیأت دولت در ۲۶ نوامبر ۱۹۳۲ بعزت قصور وزراء و شرکت نفت در بررسی و تجدید نظر قرارداد داری، به همه ناسزا گفت و پروندهٔ چهار ساله مذاکراتشان را در بخاری انداخت و سوزاند و روز بعد به شرکت اعلام کرد که امتیاز داری را لغو کرده است و شرکت متهم شد که بصورت ماهرانه در حسابها دست برده و با فریب، دولت ایران را از سهم قانونی خود محروم کرده است. در این شرایط بعد از کشمکش های دولت ایران و انگلیس «سر جان کارمن» رئیس شرکت انگلیس پرشیا که هشت سال پیش در جشن تاجگذاری رضا

ارادهٔ ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

داد. کلیه اعضای این حزب مقامات متنفذ و وزراء و وکلاء بودند و تیمورتاش ریاست آن را به عهده داشت. پس از مدتی رضاخان تشخیص داد که این حزب نه پایه قدرت او، بلکه پایگاه تیمورتاش است و آن را منحل کرد. در جریان رفع غائله شیخ خزعل در خوزستان، سرتیپ فضل الله خان زاهدی (سپهبد زاهدی بعدی) معروف شد. او واسطه میان شیخ خزعل و رضاخان بود و مسأله خوزستان را به سفارش انگلیسیها به طریق سیاسی حل کرد.



در جریان سرکوب کردستان، امیر احمدی به عنوان امیر لشکر نیروهای غرب شهرت یافت. او پس از سالها جنگ، موفق شد برخی از سران کرد را با «تأمین» فریب دهد. سران شورشی کرد از امیر احمدی خواستند که رضاخان به آنها کاری نداشته باشد و این مطلب را پشت

قرآن بنویسد و امضاء کند. به هر تقدیر، شورش کردها پس از ۴ سال جنگ به پایان رسید و امیر احمدی به عنوان «فاتح غرب» وارد تهران شد و رضا او را سپهبد کرد و او تنها سپهبد دوران رضاخان بود، که بلافاصله او را خانه نشین کرد و بعداً شغل بسیار بی اهمیتی به او داده شد. ولی امیر احمدی، که از کردستان طلاآلات زیادی جمع کرده بود، با مقداری از این پول توانست ثروت خود را به پانصد خانه برساند، که تماماً در خیابان ها و کوچه های اطراف چهار راه حسن آباد قرار داشت. خانه او هم در این منطقه بود. با فرا رسیدن سقوط رضاخان امیر احمدی وضع بهتری پیدا کرد و در شهریور ۲۰ فرماندار نظامی تهران شد. در دوران محمد رضا شاه، او سناتور بود و در همین سمت فوت کرد. خانه نشین شدن امیر احمدی پس از «فتح غرب» فقط به این دلیل بود که در ایران بجز رضاخان نباید هیچ «ستاره» دیگری می درخشید! ولی رضا به جمع آوری ثروت او از کردستان کاری نداشت.

رضاخان از ژاندارم ها خوشش نمی آمد، چون قزاق بود و



سرتنر گردانه قره‌ای

بین قزاق ها (که به وسیله روسها پایه گذاری شده بود) و ژاندارمها (که تحت نفوذ انگلیسیها بودند) یک خصومت کهنه وجود داشت. معهدنا، سرلشکر ضرغامی راه که افسر ژاندارمری بود، دوست داشت و او مدت طولانی، شاید ۸ سال، رئیس ستاد ارتش بود و هرگونه دسیسه ای علیه او بی ثمر ماند.

شاه شرکت کرده بود پس از چند روز مذاکره مستقیم با رضا شاه و با مشاورت عده ای از وزراء از جمله حسن تقی زاده وزیر مالیه (انگلو فیل) به توافق رسیدند. در این قرارداد که به قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲ شمسی) معروف است و به تصویب مجلس شورای ملی نیز به اتفاق آراء رسید، شرکت نفت ایران و انگلیس همچنان به اکتشاف و استخراج و فروش منابع نفتی ایران بدون هیچ الزامی به ارائه صورت عملکرد به دولت ایران ادامه می دهد و مدت این قرارداد، ۶۰ سال تعیین شد و منطقه ای که تحت پوشش امتیاز داری قرار داشت به ۷۵ درصد آن تقلیل یافت در حقیقت تنها در این قرارداد مناطق نفت خیز ایران ذکر شده بود و تضمین شد که سهم ایران سالیانه حداقل ۹۷۵ هزار پوند خواهد بود، با در نظر گرفتن ۱۴ درصد از منابع خالص.

این قرارداد مجدد طوری توسط مسئولان آن زمان تهیه شد که در ظاهر منافع ایران بیشتر حفظ می شد، در صورتیکه یک مانور سیاسی- اقتصادی برای حفظ و استحکام هرچه بیشتر منافع دولت انگلیس و ثبات رضا شاه بود و با دادن امتیاز نفت شمال به روسها که تا نواحی جنوب سمنان می رسید، عملاً منابع ایران به دشمنان شمالی و جنوبی واگذار شد. از جمله شرکتهای نفتی روسی، شرکت نفت خوریان بود که با پرداخت سرمایه ۵ میلیون تومان در ۳۰ آذر ۱۳۰۴ شمسی توسط آقای «خوشتاریا» یک سوداگر بین المللی روسی تشکیل می شود. آقای خوشتاریا ۳۵ درصد از سهام را برای خود و دوستان و ۶۵ درصد آن را در اختیار بانک روس قرار می دهد. باید متذکر شویم که از جمله دوستان «خوشتاریا» تیمورتاش بود که یک میلیون ریال سهم دریافت کرد و به آقای میر قفقازی حمزوی (امیرمنظم) ۵۰۰ هزار ریال سهم، ستوده و امین معادن هر یک ۱۰۰ هزار ریال سهم داده شد. همچنین ۲ میلیون ریال سهام به مقامات بالای دولت تقدیم شده بود که مورد قبول واقع نشد و همان وقت این ۲ میلیون سهم به بانک پهلوی بخشیده شد.

حکومت رضا شاه

در آغاز سلطنت پهلوی، تیمورتاش وزیر دربار، که فردی باسواد

و سریع الانتقال بود، در دربار و کشور می درخشید رضا قلباً از وجود او راضی نبود. در آغاز سلطنت، به پیشنهاد تیمورتاش و تأیید رضاخان، حزبی به نام «حزب ایران نو» تأسیس شد و جلساتی هم تشکیل



از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

نوشته شده بود که نایب السلطنه هندوستان می خواست فرد مناسبی را برای اداره ایران پیدا کند و به دستور او پدر شاپورچی (اردشیرچی) این فرد را، که رضا بود، پیدا کرد و به نایب السلطنه معرفی نمود. شاپورچی منظورش این بود که سلطنت پهلوی بدست پدر او پایه ریزی شده است.

روابط رضا شاه با سفارت انگلیس توسط اردشیرچی و خان اکبر و همچنین سردار اسعد بختیاری که مدتی وزیر جنگ رضا شاه بود صورت می گرفت. اگر مطلب رسمی مهمی بود، نخست وزیر را مأمور ملاقات با سفیر انگلیس می کرد، در غیر این صورت از رابط های مخصوص خود با سفارت استفاده می کرد.

یکی از جلسوسانی که انگلیسیها در خانه رضا شاه قرار داده بودند، **سلیمان بهبودی** پیشخدمت او بود. بهبودی تا خروج رضا شاه از ایران در حریم زندگی خصوصی او محرم ترین فرد بود و با رضاخان به تبعید رفت و در زمان محمد رضا شاه، بهبودی تا مقام معاونت دربار رشد کرد و پسرش نیز چند دوره با کمک پدرش از ساوه (یا ملایر؟) نماینده مجلس شد. یکی دیگر از مشاوران و واسطه های مهم رضا شاه و انگلیسیها و باید گفت مهمترین آنها **محمد علی فروغی (ذکاء الملک)** فراماسون انگلوفیل بود که در صعود رضا خان به سلطنت و سپس در صعود پسرش محمد رضا شاه نقش اساسی را ایفا می کند.

رضاخان و روس ها

رضاخان از پایین ترین مقام درجه داری در واحد قزاق شروع کرد و تا درجه میرینجی (سرتیپ فعلی) ترفیع یافت. چون قزاق ها تحت امر افسران روس خدمت می کردند، طبعاً رضا نیز که به این درجه رسیده بود، با عالیرتبه ترین افسران روس آشنایی کامل داشت و با آنها دوست بود. آلبوم های زیادی موجود است که این سوابق را نشان می دهد.

انگلیسیها قبل از رضاخان، در طبقات بالای جامعه ایران نفوذ عمیق داشتند. روس های در میان بخشی از اشراف نفوذ داشتند، که پس از انقلاب بلشویکی این پایگاه را از دست دادند. ولی در همان زمان نیز بیشتر به وسیله نیروهای قزاق اعمال نفوذ می کردند و پس از کمونیستی شدن، راه نفوذ پنهان و حزبی را در پیش گرفتند.

رضاخان در اوایل قدرت با روسیه کمونیستی روابط خوبی داشت، ولی پس از واقعه تیمورتاش این روابط تیره شد. چنلکه محمدرضا پس از بازگشت از سوئیس می گفت: « پدرم از کمونیستها خیلی بدش می آید. » در زمان او چندین شبکه کمونیستی کشف شد، که معروفترین آن « گروه ۵۳ نفری » بود. رهبر آنها، « دکتر تقی

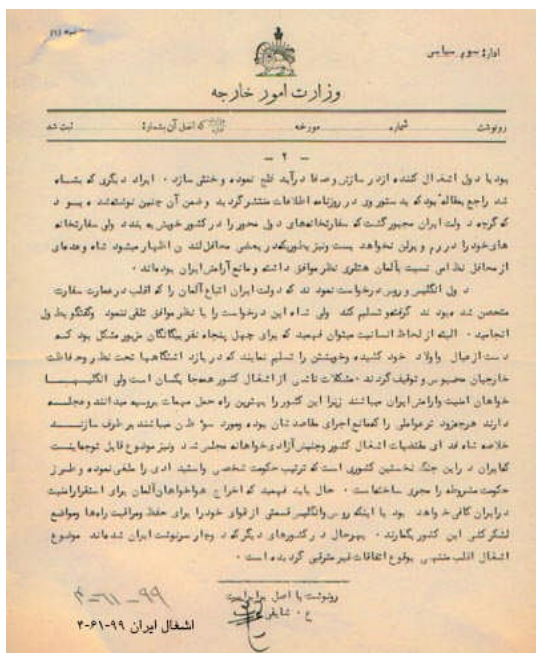
رضاخان مدتی پس از به قدرت رسیدن، شاید به توصیه انگلیسیها، از شهربانی خواست تا به فعالیت های سیاسی مضر نیز رسیدگی کند. شهربانی رضاخان با حدت و شدت به این کار مبادرت ورزید و در زمان مختاری حتی به درون خانواده هایی که لازم بود نفوذ کرد. بدین ترتیب رجال رضاخانی یاد گرفتند که باید از شهربانی، به عنوان یک دستگاه « مخوف » حساب ببرند. رضاخان همیشه همه چیز را از شهربانی می خواست، ولی شهربانی برای کسب اطلاعات سازمان نیافته بود. لذا بیشتر اطلاعات از طریق سفارتخانه های ایران در کشورهای موردنظر و از کنال وزارت خارجه به او می رسید.

در ستاد ارتش هم دستگاه رکن ۲ وظیفه اطلاعات و ضد اطلاعات انجام می داد. رکن ۲، اطلاعات نظامی را از کشورهای « هدف » به وسیله وابسته های نظامی دریافت می کرد. در لشکرها، رکن ۲ وجود داشت، که به فرمانده لشکر گزارش می دادند، نه به رکن ۲ ستاد ارتش. در هنگ ها هم یک افسر وجود داشت که وظیفه رکن ۲ را انجام می داد، ولی به این نام خوانده نمی شد و جزء افسران هنگ محسوب می گردید.

در دوران رضاخان، هیأت نظامی افسران فرانسوی، که از نخبگان ارتش فرانسه بودند، چه در دانشکده افسری و چه در دانشگاه جنگ درباره وظایف و سازماندهی اطلاعات و ضد اطلاعات تدریس می کردند و تعدادی کتاب نیز به دستور آنها ترجمه شد آنها کمی قبل از شروع جنگ جهانی دوم ایران را ترک کردند. می توان گفت که بنیانگذار دستگاه اطلاعاتی، ارتش فرانسوی ها بودند، هرچند طرح های آنها ناتمام ماند و اجرا نشد. به هر روی، علیرغم اقدامات خشن شهربانی و گسترش جو وحشت از آن، نقش اصلی را در مسائل اطلاعاتی، انگلیسیها داشتند که در مورد امور مهم مانند جریان تیمورتاش به رضا شاه کمک رساندند.

رضاخان و انگلیسیها

رضاخان یک عمل انگلیس بود و در این تردیدی نیست. کودتای ۱۲۹۹، طبق اسناد موجود در ملاقات ژنرال آیرون ساید انگلیسی با رضاخان، با حضور سید ضیاء الدین طباطبائی برنامه ریزی شد و پس از کودتا هم قریب به پنج سال طول کشید تا رضاخان به سلطنت رسید. در این مدت رضاخان، سردار سپه و وزیر جنگ و نخست وزیر شد. شاپورچی، روزی کتاب محرمانه ای به فردوست (نویسنده کتاب ظهور و سقوط پهلوی جلد اول) نشان داد که در یک بند آن



در مورد نزدیک شدن رضاشاه به آلمان ها باید گفت در آن شرایط سیاسی - اجتماعی ایران که صحنه از رجال میهن پرست خالی بود، رضا شاه برای رهایی از استعمار روس و انگلیس، در زمانی به آلمان ها روی می آورد که احساس می کند آلمان ها از لحاظ سیاسی - نظامی و اقتصادی از روس و انگلیس برتری یافته اند و در شروع و امتداد جنگ جهانی دوم و اشغال سرزمین های متفقین و پیروزی مداوم لشکر آلمان بر قوای متفقین برای رضا شاه مسلم بود که پس از پیروزی کامل آلمان ها، ایران از زیر یوغ روس و انگلیس بیرون خواهد آمد و در این رابطه نیروهای ناسیونالیسم ایران نیز پا گرفتند و قدرتمندتر شدند. ولی افسوس و صد افسوس ...

آخرین تلاشهای رضاخان و اشغال ایران

همانطور که قبلاً ذکر شد، با پیشرفت آلمان نازی در جنگ جهانی دوم، مناسبت صمیمانه ای بین رضاخان و هیتلر بوجود آمد. ارتش آلمان تا کوههای قفقاز پیشروی کرده بود و به مرزهای ایران نزدیک می شد. متفقین به وحشت افتادند و با اطلاعاتی که از درون دربار رضاخان داشتند، مطمئن شدند که اگر ارتش آلمان بتواند خود را به مرزهای ایران برساند، رضاخان صد در صد در اختیار آلمان ها قرار خواهد گرفت و آلمان هیتلری از طریق ایران می تواند بر خاورمیانه از سوی و بر سایر مستعمرات انگلیس که هندوستان مهم ترین آنها بود، از سوی دیگر اعمال کنترل کند.

ارانی «، در زندان کشته شد و بقیه به زندانهای طویل المدت محکوم شدند. در شهریور ۲۰، کمونیستها همه از زندان آزاد شدند، که پیشه وری هم جزء آنها بود. به علت ضعف فوق العاده دستگاههای اطلاعاتی ارتش و شهربانی در دوران رضاخان، احتمالاً شبکه های کمونیستی بیشتری وجود داشت که کشف نشد.

رضاخان و آلمان ها



در زمان اوج قدرت نازی ها در آلمان، به دستور رضاخان در ایران یک کابینه جوان به نخست وزیری «**دکتر متین دفتری**» (۴۳ ساله) روی کار آمد (آبان ۱۳۱۸). وظیفه این کابینه نزدیک شدن به آلمان بود. عملاً نیز روابط تجاری و صنعتی بین ایران و آلمان توسعه یافت تعداد مهندسی و متخصصین آلمانی در طول جنگ جهانی دوم در ایران زیاد شد و به رده دوم، پس از انگلیسیها، رسید. با پیشرفت آلمانها در جنگ و نزدیک شدن آنها به کوه های قفقاز، سمپاتی ولیعهد (محمد رضا) به آلمان ها زیاد شد و رضاخان هم گاه به انگلیسیها ناسزا می گفت. همانطور که بعداً خواهیم دید، در دربار رضاخان، که همه عمال انگلیس بودند، این تحولات از دید لندن پنهان نبود. با شروع شکست آلمان در جبهه ها، رضاخان دستپاچه شد و **منصور الملک** را (پدر حسنعلی منصور)، که **از مهره های انگلیس** به شمار می رفت، نخست وزیر کرد. او به رضا گفت که متفقین از وجود مهندسی و متخصصین آلمانی در ایران ناراضی اند و رضاخان بلافاصله بیش از ۶۰۰ کارشناس آلمانی را ظرف ۲۴ ساعت با کامیون به ترکیه تحویل داد او تصور می کرد که با این عمل، مسئله حل شده و انگلیسیها با بقای او موافقت می کنند. ولی اشتباه می کرد و سلعت ۴ صبح روز ۳ شهریور ۱۳۲۰ هر سه نیروی متفقین (انگلیس، شوروی، آمریکا) وارد خاک ایران شدند. او دیگر پایگاهی نداشت و لذا تسلیم شد و از ترس اینکه به اسارت روسها بیفتد، به سرعت به خارج گریخت.

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

حفاظت راهها را بدست داشته باشند رضاخان که چنین دید « سر ریدر بولارد » وزیر مختار انگلیس و « اسمیر نوف » سفیر شوروی را به کاخ سعد آباد احضار کرد و نظر قطعی آنها را خواست. پاسخ همان بود که ارتش های سه گانه دوستانه وارد ایران خواهند شد و تأمین جاده های ارتباطی را رأساً بدست خواهند گرفت.

پس از این مذاکرات، رضاخان، آن مرد پر قدرت یکباره فرو ریخت و به فردی ضعیف و غیر مصمم تبدیل شد و در ظرف چند روز قیافه و اندامش آشکارا پیرتر و فرسوده تر گردید.

بالاخره نیروهای سه کشور انگلیس و روسیه و آمریکا وارد خاک ایران شدند. رضاخان می دانست و برایش مسلم بود که با ورود



ورود توپخانه شوروی به تبریز

ارتش متفقین از سلطنت برکنار خواهد شد و لذا به ارتش خود دستور « مقاومت » داد.

آیا رضاخان نمی دانست ارتش او، که سران آن همه و یا اغلب سرسپرده انگلیس هستند، نمی تواند در مقابل ارتش قدرتمند سه کشور مقاومت کند؟! او می دانست و انگیزه خود را از « مقاومت » به ولیعهد توضیح داده بود. محمد رضا می گفت که پدرم می گوید: « من دیگر کارم تمام است، دستور مقاومت می دهم که اقلاً نگویند به قشون خارجی اجازه ورود داده است. این مقاومت به هر نتیجه ای برسد برای من و زندگینامه من بهتر است. » شاید این عاقلانه ترین تصمیم رضاخان بود و به این ترتیب، او که از کناره گیری گریزی نداشت، می خواست از نظر افکار عمومی شرایطی ایجاد کند که تداوم سلطنت پهلوی توسط پسرش تضمین شود. شاید این توصیه ای بود که انگلیسیها در آخرین لحظات به او کرده بودند؟! ولی این مقاومت بسیار نمایشی بود، زیرا در مملکتی که « رجال » آن همه عامل انگلیس بودند، و در ارتشی که امرای آن عموماً سرسپرده دیرینه انگلیس بودند، و برای شاهی که همه می دانستند به وسیله انگلیس به قدرت رسیده بود، « مقاومت » در مقابل انگلیس و متحدین او خنده دار بود.

آیا مسئله گرایش رضاخان به آلمان نازی ساختگی بود یا واقعیت داشت؟ باید بگوییم که کاملاً واقعیت داشت. از مدتها قبل، نزدیکی های سیاسی بین آنها ایجاد شده بود و رضاخان با هیتلر و بلند پروازی های او همدلی داشت.

رضاخان یک قزاق بود و اطلاعات نظامی کلاسیک نداشت و مسائل را ساده می دید. لذا می توان گفت که حتی او نیز بنوبه خود تحت تأثیر حرفهای پسرش قرار می گرفت.

این رویای رضاخان مدت زیادی نپایید و با شروع شکستهای آلمان کابینه آلمانوفیل متین دفتری را کنار گذاشت و علی منصور (منصور الملک) را مأمور تشکیل کابینه کرد (تیر ۱۳۱۹). منصور به تکاپو افتاد و هر روز در حال مذاکره با سفرای انگلیس (در درجه اول) و روسیه و آمریکا بود. او با وزیر مختار انگلیس (سر رید بولارد) و آمریکا (دریفوس) ملاقات خصوصی داشت، ولی هیچگاه با سفیر شوروی (اسمیرنوف) به تنهایی ملاقات نکرد. منصور ماحصل مذاکراتش را مرتباً به اطلاع رضاخان می رسانید و می گفت که متفقین نسبت به شما عدم اعتماد پیدا کرده اند؛ رضاخان با عصبانیت می گفت که این عدم اعتماد بی جا است و صحیح نیست، به آنها اطمینان بده که صحیح نیست!

به هر حال، این اعتماد شفاهی رضاخان برای انگلیسیها که از دورن دربار او اطلاعات دقیق داشتند و از گرایش های او به آلمان مدارک مستند کافی داشتند، کفای نبود. منصور در ملاقات بعد (نیمه دوم مرداد ماه ۲۰) گفت که انگلیسیها می گویند که اگر شاه راست می گوید برای ابراز حسن نیت خود این ۶۰۰ کارشناس آلمانی را با خانواده هایشان ظرف ۴۸ ساعت اخراج کند! رضاخان نیز ظرف ۲۴ ساعت کارشناسان آلمانی را، که در استان های مختلف کار می کردند، جمع آوری کرد و با اتوبوس از راه ترکیه اخراج کرد و از سفارتخانه های متفقین هم خواست که با اعزام نماینده بر خروج آنها نظارت کنند! ظاهراً مسئله حل شده بود و رضاخان تصور می کرد که خطر عزل او توسط متفقین منتفی شده است؛ ولی در ملاقات بعد، منصور، مسئله کمک رسانی به شوروی را مطرح کرد و گفت که سفرای سه گانه می گویند چون آمریکایی ها می خواهند مقادیر زیادی سلاح به شوروی کمک کنند، لذا باید خطوط ارتباطی و راه آهن ایران در اختیار سه کشور قرارگیرد. رضاخان پاسخ داد که من نه فقط این کار را انجام می دهم، بلکه بیش از این نیز با آنها همکاری می کنم و مراقبت این راهها را عهده دار خواهم شد و حفاظت کامل محموله های متفقین را تضمین می کنم! منصور پاسخ رضاخان را به متفقین اطلاع داد و چنین جواب آورد که آنها خود می خواهند



نیروی زرهی انگلیس از کرمانشاه عبور می کند

گفته های تاج الملوک همسر رضاشاه

« روز دوشنبه ۳ شهریور ۱۳۲۰، من در قصر بودم که زهرا مشهدی سراسیمه وارد قصر شد و با حیرت و وحشت از قول رادیو تهران اطلاع داد که الساعه قوای متفقین به ایران حمله و نواحی سرحدی را بمباران کرده اند



البته از چند ماه قبل رضا در صحبت های خصوصی گفته بود که انگلیسیها فشار می آورند که ایران از بی طرفی خارج شده و به آلمان اعلان جنگ بدهد!

قبل از اینکه ماجرای روز شوم سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ را تعریف کنم باید عرض کنم که مدتها بود انگلیسیها مسئله حضور اتباع آلمانی را در ایران مستمسک قرار داده و ایران را متهم به همکاری با آلمان می کردند.

یک نکته دیگر هم که باعث تحریک بیشتر انگلیسیها و آمریکاییها و قوای متفقین در حمله به ایران شد، اظهارات نابخردانه « گوبلز » وزیر تبلیغات هیتلر بود.

گوبلز چند هفته قبل از حمله قوای متفقین به ایران، در رادیو برلن سخنرانی کرده و گفته بود: « ما شش هفته دیگر از طریق قفقاز به ایران خواهیم رسید! »

بنده حالا برای اولین بار برای اطلاع تاریخ نویس ها عرض می کنم که رضا حاضر شده بود برای حفظ مملکت و جلوگیری از اشغال کشور، اتباع آلمان را اخراج کند و به متفقین اجازه بدهد از

به هر روی نیروهای متفقین وارد ایران شدند. آمریکایی ها از جنوب آمدند و در خرمشهر پیاده شدند و در یک ستون در خوزستان، محور اهواز - دزفول پیشروی کردند. روس ها در سه محور خراسان، بیدر انزلی و آذربایجان شرقی وارد خاک ایران شدند و با خود نیروی زمینی مفصلی آوردند. انگلیسیها، که نیروهایشان در عراق مستقر بود، از محور قصر شیرین - باختران وارد شدند و با خود نیروی زرهی مجهزی آوردند.

حمله متفقین به ایران

در جنوب کشور فرمانده نیروی دریایی بنام سرتیپ بایندر که مقاومت را جدی گرفته بود در مقابل ناوهای آمریکائی ایستادگی کرد. آمریکائی ها ناو او را به توپ بستند و غرق کردند و بایندر شهید شد. این تنها مقاومت جدی بود که با روحیت میهن پرستانه شادروان بایندر بستگی داشت. ولی در مجموع آمریکائیها به راحتی در خرمشهر پیاده شدند و لشکری هم که در خوزستان بود دو سه مورد تیراندازی به سوی آمریکائیها بیشتر نداشت و نیروهای آمریکایی در محور دزفول پیشروی می کردند و از مقاومت خبری نبود. در منطقه آذربایجان، در مقابل شوروی ها پس از چند مقاومت جزئی لشکرها، تفنگ ها را زمین گذاشتند لشکر گیلان به فرماندهی سرتیپ قدر چند گلوله توپ به روی روس ها شلیک کرد و بعدها به عنوان افسر شجاع عنوان یافت. هنگی که در مرزن آباد مستقر بود، چون جزء واحدهای لشکر یک به فرماندهی بوذر جمهری بود، در مقابل روس ها به کوه زد و خود را به لشکر یک رساند.

لشکر مشهد هم با وسایل موتوری که داشتند گریختند و بدون هیچ نظم و ترتیبی خود را به کویر زدند.

در مقابل انگلیسیها هم مقاومتی نشد. تنها در یکی از گردنه های منطقه چند تیر توپ به روی واحدهای زرهی انگلیسی شلیک شد و انگلیسیها پس از ۲-۳ ساعت توقف، مجدداً پیشروی کردند. مابوق نیز از این قرار بود که لشکر کردستان به فرماندهی سرلشکر مقدم همه فرار کرده بودند و تنها یک آتشبار در محل مانده بود. آنها به ابتکار خود تیراندازی کردند و وقتی دیدند وضع وخیم است، آتشبار را رها کردند و گریختند.

دفاع از تهران را دو لشکر، که قوی ترین لشکرهای ایران بودند، به عهده داشت. لشکر یک در غرب و قسمتی از شمال و جنوب تهران موضع گرفته بود و لشکر دو در شرق و قسمتی از شمال و جنوب تهران. البته فاصله شان از تهران زیاد نبود و در قسمت غرب، واحدهای جلودار تا حدود کرج پیشروی کرده بودند، ولی خود خط در حدود طرشت و مهرآباد، که در آن زمان بیابان بود، قرارداشت.

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

و رعایت اصول شهروندی دعوت می کرد. اما مردم که می دیدند برنامه رادیو با برنامه های روز قبل فرق دارد بیشتر به وحشتشان اضافه می شد. آن موقع همه مردم رادیو نداشتند و رادیو متعلق به طبقات اشراف و ثروتمندان بود.

در همین تهران خیلی از خانه ها برق هم نداشتند تا چه برسد به رادیو! آنها که رادیو داشتند بیشتر به برنامه های رادیو دهلی و رادیو بی بی سی گوش می دادند که به زبان فارسی برای ایران، برنامه پخش می کردند. شاید باورتان نشود که ما خودمان هم در دربار اطلاعات و اخبار مورد نیازمان را از رادیو دهلی، رادیو لندن و رادیو برلن می گرفتیم. این سه رادیو به زبان فارسی برنامه داشتند.

رادیو دهلی و رادیو لندن خبر می دادند که نیروهای انگلیس و روس از شمال و جنوب به ایران حمله کرده و مشغول پیشروی هستند. حتی اطلاع می دادند که بندر شاهپور و بندر خرمشهر را هم متصرف شده اند و نیروهای انگلیسی از خانیقین (عراق) گذشته و وارد قصر شیرین شده اند. در آن زمان کل مملکت هندوستان (و پاکستان امروزی) و کل مملکت عراق و سوریه و لبنان و ... تا مرز عثمانی (ترکیه) زیر پرچم انگلستان بود و فقط ایران استقلال داشت.

دو روز بعد که معلوم شد پخش نکردن اخبار جنگ موجب بروز شایعات مخاطره آمیزی شده است، رضا به رادیو دستور داد مجدداً اخبار جنگ را پخش کند.

اخباری که به تهران می رسید تکان دهنده بود. روز چهارم شهریور نیروهای انگلیسی که از عراق آمده بودند و نیروهای هندی زیر پرچم انگلستان، مناطق نفت خیز جنوب کشور را تصرف کردند و ناوگان جنگی انگلستان همه جهازات جنگی ایران در خلیج فارس و عراق و نیروی دریائی ایران را نابود کرد.



دردار پانزدهم فرمانده نیروی دریایی

«سرتیپ بایندر» که خیلی آدم وطنخواهی بود و فرمانده نیروی دریائی ایران بود در برابر انگلیسها مقاومت کرده و در همان ساعات اولیه شهید شده بود.

شوهرم رضا شاه در طول مدت سلطنت خود که بیست سال طول کشید خیلی تلاش کرد ارتش منظم و

قوی برای ایران درست کند اما متأسفانه این ارتش در همان ساعات اولیه حمله متفقین تار و مار شد. فرماندهان ارتش در سرحدات که دیده بودند توان مقاومت در برابر قوای متفقین را ندارند خودشان از جلو فرار کرده و سربازها هم از پشت سرشان!

فرماندهان ارتش که تا آن روز در برابر رضا ضعیف و زبون و ذلیل بودند و چکمه های رضا را ماچ می کردند ناگهان دارای دل و

طریق بندر شاهپور در خلیج فارس راه آهن ایران را مورد استفاده قرار داده و نیرو و مهمات را به بندر شاه در ترکمن صحرا (شرق دریای مازندران) برسانند. در فاصله سالهای ۱۳۰۸ تا ۱۳۲۰ شرکت های آلمانی، مجارستانی، لهستانی و اوکراینی در ایران فعالیت می کردند که در رأس آنها کمپانی های معظم آلمان مثل زیمنس، آگمین الکتریسیته، آی.گ، گروپ و اشکودا را به یاد می آورم.

آلمان در آن موقع یک قدرت صنعتی بزرگ بود و روز به روز هم صنایع آلمان پیش می رفتند. هر قدر صنایع آلمان پیش می رفتند، به همان اندازه هم بر دامنه فعالیت های اقتصادی آلمان در ایران افزوده می شد. مسلماً وقتی فعالیت شرکت های آلمانی زیاد می شد بر تعداد کارکنان آنها و اعضای خانواده شان هم افزوده می شد. مثلاً یادم هست که در شاهی (قائم شهر کنونی) یک کارخانه بزرگ گونی بافی و یک کارخانه بزرگ نساجی ساخته بودند.

تکنسین های این کارخانجات، آلمانی بودند که همراه اعضای خانواده شان در همان نزدیکی کارخانه زندگی می کردند و مردم محلی به آن قسمت از شهر «محله آلمانی ها» می گفتند. «سریدر بولارد» سفیر کبیر انگلستان در تهران همین مطلب را مستمسک قرار داده و مرتباً به کاخ می آمد و به جان رضا نق می زد که فعالیت آلمانی ها و عمال و جاسوسان آنها در ایران زیاد و بسیار خطرناک و باعث نگرانی دولت متبوع گردیده است.

هرچقدر رضا توضیح می داد که این آلمانی ها فعالیت نظامی ندارند و مستخدم دولت ایران و تکنسین فنی کارخانجات هستند توی گوش «بولارد» نمی رفت و بولارد حرف های خود را تکرار می کرد و معلوم بود انگلستان دنبال بهانه جویی است.

وزارت خارجه چند بار به لندن فشار آورد اما انگلیسها جواب دادند که «بولارد» مورد تأیید شخص چرچیل است. حقیقت این بود که لندن دنبال بهانه جویی بود. دولت انگلستان، و یا بهتر بگوییم شخص چرچیل به خوبی تشخیص داده بود که با شکست و نابودی ارتش سرخ به وسیله مهاجمین آلمانی، دیگر امید پیروزی در جنگ را دول متفقین نخواهند داشت و چه بسا که ارتش هیتلری با ضربت دیگر کار انگلستان و متفقین او را یکسره نماید.

چند لحظه بعد از آنکه شوهرم رضا شاه از هجوم سربازان متفقین به مرزهای شمالی و جنوبی ایران مطلع گردید، فوراً سفرای آمریکا، شوروی و انگلستان را به دربار احضار کرد و در مورد دلیل حمله آنها توضیح خواست.

رادیو تهران هم مرتباً خبرهای مربوط به هجوم نیروهای متفقین را پخش می کرد و باعث وحشت مردم می شد.

رضا به رادیو دستور داد از پخش خبرهای هجوم خودداری کند بنابراین رادیو بجای پخش اخبار جنگ، مردم را به حفظ انضباط

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

کل تشریفات شاهنشاهی دستور می دهد فروغی را مطلع کند. موقعی که انتظام سراغ فروغی می رود مشاهده می کند فروغی در حال نزار در بستر بیماری افتاده است و در همان حال با تلفن دارد به انگلیسی صحبت می کند. تلفنش که تمام می شود به انتظام می گوید همین الساعه داشتم با سفیر انگلیس حرف می زدم. کار اعلیحضرت تمام شدم. باید بروم! انتظام می پرسد کجا بروم؟ می گوید به تبعید.»

تاج الملوک در مورد حرکت به طرف تبعید چنین می گوید: « به قم که رسیدیم اطرافیان توصیه کردند شب را در قم بخوابیم و فردا صبح حرکت کنیم. رضا که همیشه از ملایان قم بدش می آمد و آخوندها را تحقیر می کرد، از ملدن در قم ابراز انزجار کرد و حاضر نشد در قم حتی از ماشین ها پیاده شویم.»

رضا در طول سلطنتش لباس ملایان را از تن آنها درآورده و آنها را مجبور کرده بود کلاهی شوند. وقتی به قم رسیدیم با اشاره به همین مطلب اظهار داشت به محض آنکه از ایران خارج شوم باز عملمه ها را از صندوق خله ها در می آورند و بر سر می گذارند! شهری که رضا دوست داشت و در آن ماندیم « یزد» بود. رضا، یزد را به این خاطر دوست داشت که ریشه مردم آن زرتشتی بود. رضا حضرت زرتشت را یک پیام آور الهی می دانست و می گفت زرتشت قبل از همه ادیان دیگر مردم را به یکتاپرستی دعوت کرده و او افتخار ایرانیان است. رضا می گفت فرق مهم زرتشت با سایر پیامبران این است که زرتشت خود را پیامبر خدا معرفی نمی کند، بلکه به مردم، راه الهی و خدایی را نشان می دهد. رضا زرتشتی نبود. در اوایل، تظاهر به دینداری (اسلام) می کرد، اما بعدها از دین و مذهب اسلام رویگردان شد و می گفت اسلام دین اعراب بادیه نشین است، چه دخلی دارد به ایرانی ها.»

تاج الملوک با همراهی رضا شاه تا اولین منزلگاه دوران تبعید در جزیره موریس بود و پس از جایگزین شدن رضا شاه در تبعید به ایران باز می گردد و کار انتقال سلطنت به محمد رضا را سامان می دهد، در واقع در سالهای اول سلطنت محمدرضا، آنکه سلطنت می کرد تاج الملوک بود که از تجربه کافی و ارتباط های دیپلماتیک نیز برخوردار بود.

بخشی از خاطرات رضا شاه در مورد اشغال ایران

امروز ۱۲ مهر ماه ۱۳۲۰ است. صبح، سفیر کبیر انگلیس مطابق تقاضای قبلی نزد ما آمد و قدری در مورد جبهات جنگ قفقاز صحبت کرد.

گفتم تا آنجا که ما اطلاع داریم هنوز جنگ به نواحی قفقاز نرسیده است. «بولارد» مجدداً تأکید کرد که چرا رسیده است!

جرات شده و شهادت مخالفت با رضا را پیدا کردند همان روز حمله متفقین، رضا دستور داد جلسه هیأت دولت و جلسه شورای عالی جنگ تشکیل شود، تا در باب مقاومت و محاربه با ارتش متفقین تصمیم گیری شود.

آنطور که رضا با ناامیدی برایم تعریف کرد، در این جلسه، رجال سوئیل (وزرای دولت) می گویند که ما از امور نظامی و جنگ اطلاعات نداریم و نمی توانیم اظهار نظر کنیم و به این ترتیب خودشان را بکلی از بحث جنگ کنار می کشند.

فرماندهان ارتش هم که تا آن روز برای گرفتن پول و بودجه و امکانات و درجه و سایر امتیازات مرتباً شعار می دادند که ارتش ایران چنین و چنان است و می تواند جلوی همه نیروهای همسایه را سد کند با کمال وقاحت و بی شرمی، آب پاکی را روی دست رضا ریخته و به او می گویند کاری از دست ارتش بر نمی آید و باید تسلیم شد!



رزم آرا و سرتیپ عبدالله هدایت با شدت و حرارت استدلال می کنند که ارتش ایران حتی نمی تواند یک ساعت مقاومت کند! رضا کمی بحث و تحقیق و سؤال جواب می کند و متوجه می شود که فرماندهان ارتش در تمام این سالها

برای آنکه اسلحه ها کثیف و یا معیوب نشوند و مهمات خرج و حیف و میل نشوند چوب دستی به جای تفنگ به دست سربازها می داده اند و سربازها با چوب دستی و تفنگ های بدلی مشق می کرده اند! همچنین به رضا می گویند که ارتش مهمات کافی که ندارد هیچ، حتی برای دو روز آذوقه هم در انبارهایش نیست!



هنوز بحث ادامه داشت که از سرحدات خبر می آورند، سربازان در پادگنهای خراسان و سرخس و نواحی مرزی، تفنگ های خود را کنار گذاشته و فرار را بر قرار ترجیح داده اند! در همین جلسه، «آهی» انگلوفیل، وزیر دادگستری که گویا از طرف انگلیسیها

مأموریت داشته است (که پسر او در حال حاضر یکی از مشاورین رضا پهلوی است)، به رضا می گوید بهترین کار این است که دولت عوض شود و ذکاء الملک فروغی کابینه تشکیل بدهد. رضا متوجه می شود که این پیشنهاد از طرف انگلیسیهاست. شاید حدود هفت یا هشت سال بود (با آغاز گرایش به سمت هیتلر) که رضا حتی حاضر نمی شد فروغی را ببیند. فروغی وابسته به سیلست انگلیس بود و از ملکه انگلستان مدال و عنوان داشت. رضا به نصرالله انتظام (انگلوفیل) رئیس

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.



بولارد گفت شخص
چرچیل به خوبی تشخیص داده
است که با شکست و نابودی
ارتش شوروی به وسیله
مهاجمین آلمانی، دیگر دول
متفق هرگز امید پیروزی

نخواهند داشت، و چه بسا که ارتش هیتلر با یک ضربت کار انگلستان و
متفقین او را یکسره نمایند.

از این حرفهای بولارد خوشم نیامد و مسیر صحبت را عوض
کردم، اما بولارد مجدداً به سر حرفهای اولیه خویش برگشت و گفت:
حالیه مهم ترین فکر دولت انگلستان کمک رساندن به شوروی است و
ما برای رساندن کمک های عاجل به شوروی سه راه در پیش داریم.
اول راه «ولادی وستک» است. که این راه زیاد به درد نمی خورد
چون هم مسیر آن دور است و هم نزدیک ژاپن متحد اصلی آلمان قرار
دارد.

راه دوم راه «آرخانگسک» است که آن هم شش ماه از سال
یخ بسته است و نمی شود روی آن حساب کرد!

سوم راه «ایران» است که بهترین و برجسته ترین راه به
حساب می رود، چون متفقین می توانند کمک های خود را اعم از
قوای نظامی و البسه و غذا و سایر مایحتاج و ملزومات در بنادر خلیج
فارس پیاده کرده و از آنجا با راه آهن به بنادر دریای مازندران برسانند
و از دریای مازندران با کشتی به دهانه ولگا و بندر استراخان و بادکوبه
ببرند.

از این حرفها مقصود اصلی بولارد معلوم می شود و آن این
است که آنها می خواهند بی طرفی ما را نقض و ما را به حالت جنگ با
آلمان بکشانند

موضوع بی طرفی ایران را به بولارد متذکر شدم. اظهار داشت
که حالیه وضعیت جبهات جنگ به حالتی رسیده که بیطرفی معنا
ندارد و ایران باید یا به آلمان اعلان جنگ بدهد و یا به متفقین!

ذیل ۱۳ مهرماه می نویسد:

امروز «دریفوس» سفیر کبیر دولت آمریکا شرفیاب شد و
مطالبی اظهارداشت. منظور از ملاقات این بود که دنبال حرفهای
همکار انگلیسی خود را بگیرد و ما را وادار به اعلام جنگ به آلمان کند.

بعد از ظهر، سفیر کبیر آلمان را خواستم. همراه با مترجم و
وزیر خارجه آمد. موضوع فشار سفیران انگلیس و آمریکا را گفتم و
اوضاع جبهات جنگ را جویا شدم.

سفیر آلمان آخرین خبرهای مربوط به جنگ
را به اطلاع ما رساند و مسیر پیشروی قوای آلمان را در



سر ربهز بولارد وزیر مختار انگلستان در تهران

روی نقشه نشان داد و علامت گذاری کرد. فهمیدم وضع به نفع آلمان
پیش می رود.

به وزیر خارجه دستور دادم تا مدتی به سفرای آمریکا و
انگلیس وقت شرفیابی ندهد، مگر خودم احضار کنم!
باز ذیل ۱۵ مهر ماه می نویسد:

امروز سفیر کبیر اتحاد شوروی آمد. همراه خود یک نسخه از
معاهده ۱۹۲۱ ایران و شوروی را هم آورده بود.

خلاصه صحبت او این بود که مطابق معاهده ۱۹۲۱ هر وقت
ممالک دیگری وارد ایران شده و امنیت شوروی را به خطر بیندازند
شوروی مجاز است قشون وارد ایران کند.

سئوال کردم چه کشور ثالثی وارد ایران شده که شوروی
احساس عدم امنیت می کند؟

جواب داد: آلمان ها

گفتم: تعداد آلمان های مقیم ایران با اعضای خانواده هایشان

سر جمع یک هزار نفر نمی شود. چطور است که شوروی با آن ارتش
سرخ از هزار نفر آدم بی سلاح و دست خالی که بیشترشان هم زن و
بچه هستند احساس خطر می کند؟ حرفی نداشت. یک مشت
مزخرفات سر هم کرد و موضوع جاسوس بودن آلمان های ساکن در
ایران را پیش کشید و اسم چند نفر را آورد که به اعتقاد او جزو اس.
اس هستند. آدمی به نام مایر سرپرست آنها در ایران را هم نام برد.

منظورش این بود که حضور این تعداد آلمانی در ایران به
معنای نقض بیطرفی ایران است و خلاصه تندتر از سفیر انگلیس و
آمریکا حرف زد.

از طرز حرف زدنش خوشم نیامد. گفتم از این به بعد اگر کاری
ندارید فقط با وزیر خارجه تماس داشته باشید و مطالب خود را از
طریق وزیر خارجه به عرض ما برسانید.

موقع رفتن تعمداً بی ادبی کرد و با منظوری که از
صحبت هایش مشخص بود قصد تعرض دارد گفت: ارتش سرخ همین
روزها پوزة هیتلر را به خاک می مالد و وقتی پوزة هیتلر به خاک برسد
پوزة متحدانش هم همینطور!

روس ها یک ذره از دیپلماسی انگلیسیها و حتی آمریکاییها را
ندارند و نمی توانند مقصود خود را در دل محفوظ دارند. مثل بچه ها
هرچه در دل دارند به زبان می آورند. امیدوارم اوضاع جبهات به نفع
آلمان باشد.

ایضاً ذیل وقایع ۲۰ مهر ماه ۱۳۲۰ می نویسد:

امروز از طریق وزارت خارجه، نامه وزارت شوروی را آوردند.
شوروی ها یک نامه در دوازده صفحه بزرگ داده بودند که چه و چه و
چه ... مقدار زیادی اسلمی آلمانی بود که خواسته بودند بدون فوت

ت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

سفير كبير آلمان گفت كه برلن اطلاع دقيق دارد كه شوروى ها چندين هواپيما در عشق آباد آورده اند و چون در آن نواحى ميدان جنگى وجود ندارد از اين هواپيماها براى بمباران ايران استفاده خواهد شد.

حرفهائى هم در مورد آوردن كشتى جنگى به دريائى مازندران و گردآورى قواى ارتش روس در آستارا و نزديكى هاى ماکو زدند. سر جمع بايد بگويم كه حرفهائىشان آدم را نگران مى كند. فردا بايد دولت را بخواهم تا در اين خصوص مجادله كنيم.

رضاشاه، فروغى و فراماسونرى

در اين روزها، رضاخان دست به دامان چهره اى شد كه از قدرت و نفوذ او در انگليسيها مطلع بود. محمد على فروغى (ذكاء الملك).

محمدعلى فروغى (همانطور كه قبلاً اشاره شد)، كه در سالهاى به قدرت رسيدن رضاخان واسطه او با انگليسيها بود و در صعود سلطنت پهلوى نقش مهمى داشت، از فراماسونراى مهم ايران و رئيس لژ فراماسونرى بود. فروغى در محافل بالايى ايران احترام زيادى داشت و برخلاف بعضى ها نه تنها به فراماسون بودن تظاهر نمى كرد، بلكه جداً پنهان كارى مى كرد كه به اين نام شهرت نيايد. ولى فراماسون ها از موقعيت او خوب خبر داشتند و از او حرف شنوى و اطاعت جدى داشتند. فروغى فردى بود كه حتى وزير مختار انگليس به خانه اش مى رفت و به او احترام مى گذاشت. رضاخان در آخرين لحظات كه از همه جا قطع اميد كرد، براى حفظ سلطنت خود و حداقل براى ابقاء سلطنت پهلوى از طريق محمد رضا، به فروغى متوسل شد.



اعضائى لژ بيدارى: ۱. ميرزاابوالحسن فروغى ۲.
وقارالسلطنه وصال ۳. عزت الله خان عزالملك ۴.
دبيرالملك بدر ۵. شيخ مرتضى نجم آيدى ۶.
سيدنصرالله تقوى ۷. شيخ ابراهيم زنجانى ۸.
ذكاءالملك فروغى ۹. عباسعلى خان تربيت ۱۰.
همايون سياح ۱۱. ارباب كيخسرو شاهرخ ۱۲.
محمدخان غفارى (كمالالملك)

وقت از ايران اخراج شوند. مقدارى هم از قراردادهاى مربوط به خريد اسلحه از آلمان ابراز شكايست كرده بودند.

پدرسوخته ها اطلاعات زيادى در همه چيز دارند. قدر مسلم در اينجا يك عالمه جاسوس دارند آن وقت مى گويند آلمان ها در اينجا جاسوس دارند.

من نمى فهمم چطور انگليسيها و آمريكاييها با آلمان در جنگ درآمدند، در حاليكه آلمان دارد با بلشويك ها مى جنگد تا بساط كمونيست ها را جمع كند.

ذيل وقايع ۲۸ مهر ماه ۱۳۲۰ مى نويسد:

امروز از سفارت آلمان شرفياب شدند. آقاى ماير هم بود كه خيلى به او علاقه دارم. مرد نظامى استخواندارى است!

حرفهائى كه زندند خوشايند نبود و فوق العاده نگرانم كرد. از برلن چند تلگراف رمز داشتند. خلاصه كلامشان اين بود كه با دست خودمان راه آهن و پل ها و تونل ها و مستحداى را كه با تحمل بدبختى زياد ساخته بوديم منفجر و غير قابل استفاده كنيم تا به دست نيروهاى متفقين نيفتد.

گفتم كدام آدم عاقل يك چنين كارى مى كند.

ماير گفت اين يك دستورالعمل جنگى براى نيل به پيروزى

است.

آلمان ها مى گفتند وجود اين تاسيسات باعث مى شود متفقين، خاك ايران را اشغال كنند.

خيلى وحشت داشتند. من هم از وحشت آنها دچار شك شدم. به هر حال گفتم خطرى ايران را تهديد نمى كند. ما بيطرف هستيم و متفقين نمى توانند برخلاف منشور ملل ما را مورد حمله قراردهند. ماير، نامه هيتلر را به من داد كه در آن تقاضا شده بود پل هاى مهم را خراب كنم و راه آهن را از حيز انتفاع بيندازم.

اينطور كه آلمان ها اطلاع مى دهند قواى متفقين نقشه دارد به ايران حمل كند. گفتم اگر چنين بود مأموران سرحدى ما مطلع مى شدند. آلمان ها گفتند مأموران شما معتاد به افيون هستند و در خواب غفلت بسر مى برند.

اگرچه خودم را از اين حرف ناراحت نشان دادم اما از شهامت و راستگوئى اعضاى سفارت آلمان خوشم آمد. اين حرف درست است. بيست سال است مى خواهم اين مملكت را درست كنم نمى شود. يكى از بدبختى ها همين افيون است كه همراه با چاي غليظ و تنباكو سه تفريح مورد علاقه و عشق ايرانى جماعت است!

به آلمائى ها گفتم سلام مرا به شخص پيشوا برسانند و اطمينان بدهند كه خطرى متوجه ايران نيست و سفرائى شوروى، آمريكا و انگليس در شرفيائى هاى كه داشته اند هيچ مطلبى در مورد قصد حمله به ايران نگفته اند!

اراده ملت ايران براى رهائى از استعمار، نيروى عظيمى است كه ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

رئیس دایره مهندسی ارتش) تقاضای ملاقات با شاه را کردند و به رضا شاه گفتند که متفقین می گویند دو لشکر تهران را مرخص کنید که به خانه هایشان بروند، رضا شاه که به همه مظنون شده بود و فکر می کرد که اینها از خودشان می گویند و نظر به خیانت دارند، آنها را در یکی از اتاق های زیرزمینی سعد آباد محبوس کرد و درجه آنها را نیز کند. روز ششم شهریور منصور الملک شرفیاب شد. انگلیسیها توسط او پیغام فرستاده بودند که: روس ها گفته اند اگر دو لشکر مرخص نشوند و سربازها به دهاتشان نروند ما تهران را تصرف خواهیم کرد! به نظر می رسد که تعمداً مسئله را از قول روس ها گفته بودند تا رضاخان بیشتر بهراسد!

با پیغام منصور، معلوم شد که نخجوان و ریاضی حق داشته اند و فقط راوی بوده اند، ولی فکر رضاخان چنان مشغول بود که دیگر به یاد این دو نیفتاد. بلافاصله دستور داد اتومبیلش را بیاورند و شخصاً به طرف سربازخانه ها به راه افتاد. دو لشکر تهران پس از دستور ترک مخاصمه به پادگانها آمده بودند. رضاخان وارد یک سربازخانه لشکر یک شد. برایش احترام نظامی بجا آوردند و او دستور داد که همه مرخص هستند و به خانه هایشان بروند! سپس شخصاً به لشکر دو رفت و همین دستور را تکرار کرد.

یکی دو روز بعد، مجدداً انگلیسیها تماس گرفتند. « سر ریدر بولارد » وزیرمختار انگلیس از طریق فروغی، که اکنون نخست وزیر بود، پیغام داد که چرا لشکرها را مرخص کردید، آنها را سریعاً جمع آوری کنید! رضا شاه هم فوراً دستور داد و کمیونها به راه افتاد و در جاده های دور، تعدادی از سربازان را که به طرف دهاتشان می رفتند، جمع آوری کرده، به پادگانها برگرداندند. افسران و درجه داران که به خانه هایشان در تهران رفته بودند، مراجعه نکردند و حدوداً ۳۰ درصد پرسنل جمع آوری شد و تصمیم گرفته شد تا با اعزام کمیون به جاده های دورتر، تعداد بیشتری را جمع آوری کنند. لازم به توضیح است که لشکر احمد نخجوان (انگولوفیل) مجدداً توسط فروغی به وزارت جنگ منصوب شد.

رضا شاه به خواست نیروهای انگلیس و تحت نظر آنان از بندرعباس با کشتی از ایران خارج شد. ابتدا او را به سمت هند بردند. بعد به جزیره موریس منتقل شد و بالاخره در آفریقای جنوبی در شهر ژوهانسبورگ تحت نظر قرار گرفت.

روز ۴ مرداد ۱۳۲۳ در همان شهر درگذشت. جنازه او را به مصر بردند و در آنجا به امانت گذاشتند تا در اردیبهشت ۱۳۲۹ با تشریفات به حضرت عبدالعظیم منتقل شد و در آرامگاه ویژه او دفن شد.

ادامه دارد...

منابع:

روز ۴ شهریور، رضاخان بدون اسکورت با لباس همیشگی و همان شنل آبی، در حالیکه فقط صادق خان، راننده اش، با او بود به منزل فروغی می رود. این نخستین بار در طول حکومت رضاخان بود که او چنین خائف و درمانده حاضرشد به خانه کسی برود. خانه فروغی، خانه ای قدیمی در مرکز شهر بود. رضا به آنجا رفت و چند ساعتی با فروغی خلوت کرد.

رضاخان در این ملاقات ملتمسانه به فروغی می گوید که من از شما راه نجات می خواهم. فروغی پلسخ می دهد که خودت راه نجاتی نداری، ولی اگر می خواهی بیشتر غرق نشوی باید این کارها را بکنی. اول، باید فوری دستور آتش بس بدهی که روس ها وارد تهران نشوند (روس ها در آن موقع به حوالی قزوین رسیده بودند) و اگر مقاومت کنی مسلماً روس ها تهران را اشغال خواهند کرد و توسط آنها به اسارت گرفته خواهی شد و دیگر من هیچ تضمینی نمی توانم بکنم! دوم اینکه، هیچ راهی بجز ترک ایران نداری. رضا پاسخ می دهد که امر شما را اطاعت می کنم، فقط خواهشی دارم و آن این است که تداوم سلسله پهلوی توسط ولیعهد را تضمین کنید. فروغی پلسخ می دهد: « من تلاش می کنم، ولی مطمئن نیستم! » رضاخان می گوید: « لاقلاً یک اطمینان نسبی بدهید که پس از من محمدرضا، شاه خواهد شد. » به هر حال، رضاخان موفق می شود قول مساعدی از فروغی بگیرد و بسیار راضی و خوشحال از خانه فروغی خارج می شود.

رضاشاه تسلیم می شود

در روز سوم شهریور ۱۳۲۰ نیروهای شوروی از شمال و نیروهای انگلیس از جنوب به ایران حمله ور شدند و شهرهای سر راه را اشغال کردند و به سمت تهران آمدند. ارتش ایران تقریباً بدون مقاومت متلاشی و تسلیم شد.

بدین ترتیب، روز پنجم شهریور، رضاخان به تمام واحدها دستور عدم مقاومت در برابر نیروهای متفقین را داد.

در این روز، رضاخان به حدی لاغر شده بود که کلاً نمایان بود. پشتش خم شده بود و بدون عصا نمی توانست حرکت کند. به محض اینکه می ایستاد به درخت تکیه می زد و او که قبلاً به ندرت در فضای باز می نشست و همیشه قدم می زد، می گفت صندلی بیاورید! اراده اش را از دست داده بود و حرفهای ضد و نقیض می زد و هر که هرچه می گفت تصویب می شد!

عصر ۵ شهریور، « سرلشکر احمد نخجوان » (کفیل وزارت جنگ، که پسر او بعدها در نیروی هوایی سرلشکر شد) و « سرتیپ ریاضی »



اراده ملت ایران برای رهایی از

می است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

– بایگانی وزارت امور خارجه انگلیس

– بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه

– کتب حقوق بگیران انگلیس در ایران (اسماعیل راتین)

– کتب انقلاب مشروطه ایران (احمد کسروی)

– کتب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی ()

– کتب تاریخ هجده ساله آذربایجان (احمد کسروی)

حکومت ابلهان در مستعمرات

بنگاه داران و دلالان سیاسی شعور مردم را به هیچ گرفته اند. عوامل مزدور و جلسوسان بیگانه پرست، طی دو قرن اخیر در خیانت به میهن بیداد کرده اند. بهترین فرزندان ایرانزمین، همچون قائم مقام ها و امیر کبیرها را به فجیع ترین وضعی کشتند و به جای آنان بیسوادان ابلهی را چون میرحاجی آقاسی و میرزا آقا خان نوری را بر سر کار گماردند.

در این دو قرن هر برگ از دفتر رویدادهای کشور، مشحون است از دروغ و دورنگی و تزویر تا جائیکه در ذهن ملت ایران واژه سیاست جای فریبکاری، عوامفریبی، مکر و تزویر را گرفته است. به همین دلیل است که امروزه کار ریاکاران و مزورین بالا گرفته، هفتاد و پنج میلیون ملت ایران، آنچنان به بازی گرفته می شود که انگار در سرزمین، نه دانشمندی وجود دارد، نه سیاستمدار دانایی و نه نیروی مقاومتی.

این طرز تفکر غلط از دو جا سرچشمه می گیرد:

۱- حکمرانی ابلهان در مستعمرات

گفته اند که در دوران هارون الرشید، خلیفه عیاش مسلمین، کشور بزرگ و باستانی مصر جزو قلمرو حکومت خلفا درآمد. هارون بسیار نگران و متوحش گردید و از جعفر برمکی پرسید: ما چگونه می توانیم کشوری به این عظمت، با آن تاریخ کهن را نگهداری کنیم و از طرف شورشیان مصری در امان باشیم؟

جعفر پاسخ داد:

آیا در میان غلامان در دستگاه خلافت فردی را می شناسی

که واقعاً احمق باشد؟

هارون گفت:

خدا را گواه می گیرم که تا کنون ساده تر از این سئوالی از من

نشده است. احمق ترین غلام ما « ابوالحمار » است که استرش از او عاقل تر است، زیرا راه ورود و خروج از قصر ما را، آن قاطر می داند و راکبش ابوالحمار نه تنها این راه را نمی داند بلکه از معنای نامی که برای او گذارده ام بیخبر است.

جعفر گفت:

ابوالحمار را حاکم مصر کن

هارون آنچنان کرد و تا روزی که ابوالحمار حاکم مصر بود، آب از آب تکان نخورد. اما کمر ملت نجیب و کهنسال مصر آنچنان شکست که هنوز هم قد راست نکرده است. فرهنگ دیرپایش منهدم شد، زبان و خط پنج هزار ساله اش به فراموشی سپرده شد. چفیه عکال بست، دشرنته پوشید، نعلین بپا کرد، اهرامش به ویرانی گرائید، به خط عربی نوشت و به زبان عربی سخن گفت، خلاصه بگویم که این کشور بزرگ افریقائی که از سواحل مدیترانه تا اعماق سودان و اوگاندا و هفت آبشار بزرگ نیل را در اختیار داشت از بیخ عرب شد.

ابوالحمار و اعوان و انصارش، آنچنان حکومت دیکتاتورانه و احمقانه ای را پی ریزی کردند که فقیهان سفیه روی کار آمدند، عدالت و حقانیت از جامعه رخت پرست، گردونه اعدامهای بیرحمانه یک لحظه از حرکت باز نایستاد. آسیاب ها با خون مردم بیگناه و دانشمندان بی پناه به حرکت آمد. کشور شش هزار ساله فراعین به روز سیاهی افتاد که هنوز شاهد تیره روزی آنان هستیم.

چنگیزخان مغول که همواره نام پلیدش روی اهریمن را سفید کرده است، هنگام مرگ آخرین یاسای خود را به عنوان وصیت چنین اعلام کرد:

پس از من کوچکترین افراد را به کارهای بزرگ بگمارید و بزرگترین مردم را وادار به انجام کارهای کوچک نمائید. هر دهلی که از آن صدای حق طلبی و عدالت خارج شد بدوزید. تا حکومت در دودمان ما باقی بماند...

در تمام جهان در طول تاریخ از دوره های کوتاه طلائی، همواره زورگوئی و استبداد حرف آخر را زده است. در اروپا هم مدت یک هزار و سیصد سال میلیونها نفر در آتش حکومت مذهبی سوختند و دم برنیوردند. سی و هشت پاپ مردم بیگناه را به اتهامات واهی به شعله های آتش سپردند و حتی به گربه های معصوم هم ترحمی روا نداشتند. گربه ها را هم سوزاندند به جرم اینکه حیوان مورد علاقه جادوگران هستند.

در حکومت ابلهان همه نادان می شوند، زیرا دانایان چاره ای جز خموشی و سکوت ندارند و این نادانان مزدور هستند که زمینه را برای جولان خویش مناسب می دانند.

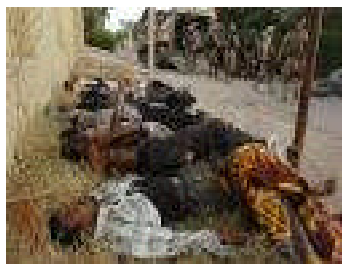
این روزگاران دامنه بیماری مهمل گوئی های آخوندها به خارج از مرزها هم سرایت کرده است. اینطرفی ها هم گوئی آنطرفی شده اند، از آنجا که اعتقاد پیدا کرده اند که:

« جهان به مردم نادان دهد زمام مراد

تو اهل دانش و فضلی همین گناهت بس»

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

به ویژه آمریکا جای تشکر دارد. پرزیدنت موفق شد، پنج سال دلهره تهدید آمیز حکومت طالبان در افغانستان نسبت به ایران را سرکوب کند؛ اگرچه قدرت جدید آزمون نشده ایران، فراتر از توان گروهی به سان طالبان است ولی از اینکه آقای بوش موفق شد، یک خط انحرافی مصرف انرژی ملی و تاریخی ایرانیان را بردارد، جای تشکر دارد. تشکر مضاعف اینکه نه تنها انرژی نهفته گروه طالبان و القاعده از جلوی ایران اسلامی برداشته شد بلکه این انرژی معطوف به تمدن غرب گردید.



عراق: از پرزیدنت بوش بابت اینکه در پرتو برنامه استراتژیک در اول قرن جدید دولت آمریکا، و با اعلام شعار حماسی و پست مدرن تمدن غرب مبنی بر اینکه هر که با ما

نیست دشمن ماست و دشمن ما تروریست است و به بهانه حمایت صدام از گروه القاعده و پنهان سازی سلاح کشتار جمعی، این غده چرکین خاورمیانه را برداشته است، تشکر می‌گردد. شما با این اقدام، دو تهدید جدی ایران را از منطقه پاک کرده و زمینه تنشهای درون منطقه‌ای را از یک حیث به حداقل میل داده‌ای و این امر به میزانی به خاورمیانه‌ای‌ها کمک کرد، تا راههایی برای انسجام خاورمیانه‌ای، شناسایی و مقاومت خویش را در برابر تمدن دشمن، همانند تمدن غرب بالا ببرند. تشکر مضاعف از آقای پرزیدنت از این بابت که نه تنها، خصومت‌های منطقه‌ای را به حداقل رسانده و دشمنان دیرینه ایران را از سر راه برداشته، بلکه تا حدی راه شکل‌گیری دوستی‌ها و اتحاد منطقه‌ای در خاورمیانه را نیز هموار کرده است. آرایش کنونی قدرت در عراق و افغانستان از جمله به قدرت رسیدن مجاهدین سابق در مجلس افغانستان، شکل‌گیری دولت و پارلمان با اکثریت مرکب از دوستان قدیمی ایران در عراق، از جمله شواهدی است که تشکر از پرزیدنت را ضروری می‌سازد.

در لبنان، فلسطین و مصر: آقای پرزیدنت از اینکه علی‌رغم دو سال تلاش در لبنان، فلسطین و مصر و اعمال فشار برای انجام تغییرات و برگزاری انتخابات آزاد، سهم همگرایی جبهه متحد جدید اسلامی را رعایت می‌کنید، از جنابعالی تشکر می‌گردد. سفرهای پی‌درپی وزیر امور خارجه شما به لبنان و دخالت‌های سفیر آمریکا در لبنان در برگزاری انتخابات دوره اخیر این کشور، که به حفظ جایگاه گروه حزب الله منجر شده است،

آنها به نام اسلام متوسل شده اند و هرچه خواسته اند کرده اند. این مزدوران استعمار هم اسلام و جمهوری را بهانه کرده اند و هر جنایت و خیانتی را مایلند علیه ملت ایران انجام می دهند. اکنون استعمارگران از ابلهان مزدور برای ویرانی فرهنگی - اقتصادی کشورهای مستعمره بهره می جویند، چنانکه در حکومت اسلامی گروهی از احشام اهل عمامه مزدور انگلیس مسئول سرزمینی شدند که از بطن آن رهبران، شاعران و اندیشمندانی بی نظیر ظهور کرده اند و فرهنگ و تاریخ شکوفائی که تمام دنیا از آن بهره مند شدند را آفرینند. ایرانزمین در فرازها و نشیب های تاریخی توانست یکه تاز فرهنگ دنیا گردد، هرچند که نشیب های تاریخی ما بیشتر بود، ولی اصالت خون و خاک و بستر فرهنگی پر بار ایرانزمین نگذاشته است که چون دیگر کشورهای خاورمیانه به قهقرا پرتاب شویم. فرزندان ایرانزمین، تاریخ را تجربه خویش سازیم و مبارزه واقعی خویش را با دشمنان ایرانزمین و نوکران سرسپرده آنها آغاز کنیم و بدانید که با سلاح میهن پرستی پیروزی از آن ماست.

پرزیدنت بوش متشکریم!

وقتی در آغاز دهه اول قرن جدید استراتژیست‌های آمریکایی پیشنهاد دادند بجای مبارزه استراتژیک با بنیادگرایی دینی، مبارزه با تروریسم را استراتژی ده ساله اول قرن جدید قرار دهند، کمتر کسی می‌توانست، ثمره این تغییر استراتژی را آنگونه که امروز واقع شده، پیش‌بینی کند. اکنون که نیمی از این دهه با اجرای برنامه عملیاتی این استراتژی در خاورمیانه می‌گذرد، از اینکه دولت بوش مسئولیت اجرای آن را عهده‌دار شده است، باید از حسن اجرای این برنامه و ثمرات و برکات آن، از ایشان تشکر کرد.



افغانستان: در سال نخستین اجرا، برنامه ایشان، تروریسم خفته در افغانستان را که ثمره سالها زحمات اسلافش بود، برای مبارزه با آمریکا بیدار کرد. در آن سال بعد از سقوط برج‌های دوقلو، ایشان عزم را جزم کردند تا دشمنان تاریخی

ایرانیان را از صحنه افغانستان بردارند. جذب انرژی نهفته ضد شیعی و تفرقه افکن بین مسلمانان در جوهر گروه طالبان و گروه القاعده توسط عملیات راهبردی دولت بوش به سمت تمدن غرب؛

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.

حکومت و هم در همگرایی جناحهای سیاسی و همچنین در متزلزل کردن اپوزسیون خارجی و ایجاد زمینه در آنها به دفاع از حقوق هسته‌ای ایران، خدمت خوبی به تاریخ ایران نموده‌اید، امیدواریم، تاریخ ایران به نقش خادمانه شما، اذعان نماید.

دفتر ارتقای دموکراسی ایران در وزارت خارجه:

آقای پرزیدنت سیاستهای جنابعالی در ایجاد انسجام ملی و همچنین بین اقوام و جناحها، مؤثر بوده و ایران اسلامی همگراترین و مسنجم‌ترین برهه تاریخ سه دهه انقلاب خویش را پشت سر می‌گذراند. شما به وظیفه خویش در افزایش این انسجام با اختصاص بودجه ۷۵ میلیون دلاری و تشکیل دفتر ارتقای دموکراسی در ایران، به درستی عمل نمودید، از این بابت متشکریم. بر این اساس استراتژی اصلی شما در آینده ایران، کار فرهنگی برای اعمال فشار دموکراتیک است، تا تغییرات در ایران از درون و دموکراتیک صورت گیرد. این استراتژی شما شایسته است. آنچه می‌ماند، تقسیم مأموریت جریانات سیاسی در مواجهه مؤثر برای حفظ حقوق ملی ایرانیان است. استراتژی شما با تشکیل احتمالی جبهه جدید دموکراسی خواهی در ایران همزمان شده است. این استراتژی به دوستان ایرانی ما در این جبهه، این پیام را می‌دهد تا برنامه بومی شده، عملیاتی و شفاف دموکراسی خواهی خود را به مردم ایران اعلام نمایند. دوستان ایرانی ما بیشتر احساس وظیفه ملی تاریخی خواهند داشت تا معنی ایرانی، اسلامی و بومی شده دموکراسی را بطور شفاف اعلام دارند و وجه تمایز معنی دموکراسی ایران اسلامی را با دموکراسی مدنظر شما بطور شفاف اعلام دارند. همچنین استراتژی شما کمک خواهد کرد تا دوستان جبهه دموکراسی در ایران به برنامه عملیاتی معین و متمایز با شما چشم داشته باشند. به احتمال بیشتر شما به همگرایی جناحهای داخلی ایران کمک خواهید کرد تا از اعلام مکرر و مفرط شعارهای تعریف نشده، حلم و احتیاط بورزند، چون تجربه شعارهای خرداد ۸۲ در آرشو دموکراسی خواهان ایران، وجود دارد. بر این پایه از اینکه، شما به سهم خویش در ایجاد هوشیاری ملی در ایرانیان در جهت رسیدن به قدرت جدید در خاورمیانه اسلامی گام می‌نهدید، سپاسگزارم.

سرانجام برای آینده و اما در اجلاس آتی شورای

حکام: آقای پرزیدنت آن روز که عراق و افغانستان را اشغال کردید، از شما چه پنهان کمی ترسیدیم و امروز که به نتایج صدور دموکراسی از مجرای موشک کروز شما نگاه می‌کنیم، سخنی جز تشکر نداریم، لذا شما بهتر می‌دانید که در اجلاس بعدی شورای حکام کدام یک از گزارش و یا ارجاع پرونده

جای تشکر دارد. سیاستهای شما توانست کمک کند، که لبنان بدون حضور نظامی سوریه، کماکان در مسیر مقاومت حرکت کند. بدرستی برآیند اثربخشی سیاستهای دهه اول قرن جدید شما در راستای توسعه دموکراسی در خاورمیانه و سیاست پیش بسوی خاورمیانه بزرگ، به تشکیل جبهه متحد اسلامی در خاورمیانه منجر گردید. تعامل فشار دموکراسی از جانب شما و قابلیت نهفته اسلامی در جوهر تاریخ خاورمیانه، به شکل‌گیری قدرت مؤثر جهانی در دهه دوم قرن جدید منجر خواهد شد، از آنجائیکه شما به سهم خویش به درستی عمل می‌کنید، سپاسگزاریم. آقای پرزیدنت، برخورد دوگانه شما در رعایت حقوق بشر و حقوق ملتها و استفاده از فناوری هسته‌ای و به ویژه تعریف تروریسم در تولد دولت حماس در فلسطین و اقلیت اسلام‌گرا در مصر، کم اثر نبوده، و از این بابت شما به درستی به سهم تاریخی خویش در احیای قدرت جدید منطقه‌ای، کمک کرده‌اید. بر این اساس، ظهور دولت حماس در فلسطین، لبنان بدون حضور نیروهای خارجی ولی در مسیر مقاومت، ما را نگران می‌کند، که نکند، فردا شعار دموکراسی را برای خاورمیانه مضر اعلام کنید. از جنابعالی استدعا داریم، به شعار دموکراسی در خاورمیانه، پایبند باشید.

سوریه: آقای پرزیدنت، اسد دوم می‌تواند با خاورمیانه

جدید اسلامی هم‌نمایی داشته باشد، لذا بهتر است کمتر سر به سرش بگذارید. اگر بر اصلاحات دموکراتیک در سوریه پافشاری دارید سعی داشته باشید، خود را برای مواجهه با واقعیت سوریه همگرا با خاورمیانه بزرگ اسلامی آماده کنید. سهم حزب اخوان المسلمین در سوریه را محاسبه کنید؛ با مخالفت و دشمنی ورزیدن، آنها را به مردم سوریه معرفی کنید، تا مردم انتخاب مناسب خود را انجام دهند.

پرونده هسته‌ای ایران: آقای پرزیدنت، شما همزمان با

اعمال فشار بر ایران برای ایجاد محرومیت در برخورداری از فناوری هسته‌ای صرفاً برای ایران، و بهانه ناآرامی کوچک شبه‌ای تهران در خرداد ۸۲ اعلام کرده‌اید که در مبارزه برای دموکراسی در کنار مردم ایران هستید، و با اعلام موضع صریح در این دو محور به مردم ایران بصیرت دادید که عزت ایران اسلامی در سالهای آتی در گرو اقبال به حکومتی منسجم‌تر و همگراتر است و پیامد انتخابات مجلس هفتم و ریاست جمهوری نهم از حیث ایجاد همگرایی ملی و همچنین همگرایی با خاورمیانه در حال شکل‌گیری جدید و اسلامی، امری مبارک و مداخله شما کم‌اثر نبوده و از این بابت، متشکریم. شما با این موضع، هم در همگرایی

نجات آمریکا در گرو دین‌گرایی است، ولی از ضریب معنی آفرینی اسلام در مقایسه با مسیحیت، اطلاع و تجربه کافی نداشتید، و نتیجه عمل شما آنچه هست احیای معنی‌گرایی والا گرایانه اسلام است. آقای پرزیدنت، مواجهه با این واقعیت برای شما سخت و تلخ است؛ می‌توانید در انتظار نگاشت بعدی یک روان‌شناس ایرانی باشید که توصیه‌ای دارند به جامعه روان‌شناسان آمریکا در کمک به شما و سیاستمداران و استراتژیست‌های آمریکایی برای نحوه مواجهه مؤثر با ماتم رویای بربادرفته خاورمیانه بزرگ؛ البته با تعریف آمریکایی آن.

دکتر علی اصغر کاکو جویباری

پیرامون شیوه بررسی مسائل ایران

هسته‌ای ایران به شورای امنیت به شکل‌گیری اتحادیه کشورهای اسلامی در خاورمیانه کمک می‌کند، آنکه را مفید می‌دانی، انتخاب کنید.

گزارش پایان دوره ریاست شما در سال ۲۰۰۸ :
آقای پرزیدنت در توصیه‌های گزارش پایان ریاست جمهوری خویش برای استراتژیست‌ها و سیاسیون آمریکا در سال ۲۰۰۸ بنویسید که قدرت اتحادیه کشورهای اسلامی در خاورمیانه یک واقعیت جهانی است که برسرنوشت مسلمانان در اروپا و آمریکا مؤثرند و شعار عدالت خواهانه آنها همانند شعار عدالت خواهی رسول گرامی اسلام، خاتم الأنبیا، حضرت محمد (ص)، ممکن است، آمریکای لاتین و آفریقا را فراگیرد، لذا واقع بینانه، با این واقعیت مواجهه گردید. اگر این توصیه شما نباشد، دور از انتظار نیست در دهه‌های میانی قرن جدید، دیگر تمدن غرب یکی از قدرتهای مؤثر جهانی نباشد.

جناب آقای بوش، تاریخ آمریکا و تمدن غرب ممکن است شما را سرزنش نکند، چراکه شما این حقیقت را درک کردید، که

خواهد بود برای ترغیب جنبش های مشابه در کل خاورمیانه که از پیهمداهایش مثلاً در کشوری مانند ایران تغییر رژیم اسلامی و تبدیل این کشور به جامعه ای آزاد و متحد غرب خواهد بود. باری، دو سال پس از سقوط صدام حسین عراق همچنان در آشوب و خشونت می سوزد و در صورت ادامه این روند کل استراتژی آمریکا نه فقط در عراق بلکه در کل منطقه نتایج معکوس و جبران ناپذیری برای آمریکا به بار خواهد آورد. و خلعت اوضاع تا آنجا است که دستگاه جرج بوش - فرقی نمی کند با کدام توجیه و استدلال - از دولت جمهوری اسلامی که از قریب سه دهه پیش سرمنشأ تروریسم و شر مطلق در جهان بشمار می رود برای آرام کردن اوضاع عراق طلب کمک می کند. و این فقط اعتراف به شکست نیست بلکه حکم فاجعه برای سیاست خارجی نخستین قدرت اقتصادی و نظامی جهان را دارد. رویکرد آمریکا در قبال حکومت اسلامی ایران پس از یازدهم سپتامبر به قدری ناخردانه بوده که عملاً برای ناظران به یک معما تبدیل شده است؟ چرا مثلاً بجای اشغال عراق دولت آمریکا دست به ریشه نبرد و تلاشی برای سرنگونی رژیم متزلزل اسلامی انجام نداد؟ چرا حالا برای آرام کردن اوضاع عراق از رژیمی کمک می خواهد که از دو سال پیش کوشیده با صرف صدها میلیون دلار، با ارسال اسلحه و پشتیبانی لجستیکی از شورشیان عراق عملاً این کشور را به باتلاق نیروهای آمریکا و متحدانش بدل کند؟ و آیا درخواست کمک از چنین رژیمی خودبخود آمریکای طالب کمک را در مقابل حکومت اسلامی در موضع ضعف نشان نمی دهد؟ آیا دولت کنونی آمریکا به اثرات روانی این موضع ضعف در جامعه ایران فکر کرده است؟ آیا نمی اندیشد که پیشقدم شدن برای انجام مذاکره با چنین رژیمی دیگر کمترین اعتباری در نزد ایرانیان و دیگران برای دعاوی آمریکا مبنی بر دفاع از دموکراسی و حقوق بشر باقی نمی گذارد؟ شواهد نشان می دهد که برای این پرسش ها دولت آمریکا هیچ پاسخ قانع

کننده ای ندارد، زیرا ظاهراً دیگر خودش هم به دعاویش اعتقادی ندارد و همه تلاشش کاستن از وخامت اوضاع کنونی عراق است، ولو به قیمت طلب استمداد

از مسببان بحران کنونی عراق. اما، آمریکا محکوم به پیروز در آمدن از چنبره بحرانی است که سیاست های ناخردانه اش به وجود آورده است. زیرا نتایج شکست در عراق به مراتب سنگین تر و جبران

در گفتگو با هفته نامه نیوزویک (به تاریخ بیست و هشتم نوامبر ۲۰۰۵) زلمی خلیل زاد سفیر آمریکا در بغداد فاش کرد که پرزیدنت جرج بوش به او اجازه داده که برای کاستن از آشوب عراق با رهبران حکومت اسلامی تهران، گفتگو و مذاکره کند. بدیهی است که در صورت انجام چنین ملاقاتهایی، مقامات دو کشور برای نخستین بار پس از بیست و هفت سال، یکدیگر را به رسمیت می شناسند یا بهتر بگوئیم ایالات متحد آمریکا رژیم اسلامی تهران را به رسمیت می شناسد. یکی دو هفته پیش از اظهار سفیر آمریکا در عراق، نشانه های نرمش یا حتی چرخش در برخی موضعگیری های مقامات آمریکا در قبال حکومت اسلامی ایران مشهود بود. برای نمونه، پیش از حتی اتحادیه اروپا که طرف مستقیم مذاکره با ایران بر سر فعالیت های اتمی این کشور است، کاخ سفید واشنگتن اعلام کرد که در اجلاس بیست و چهارم نوامبر آژانس بین المللی انرژی اتمی، موضوع ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل مطرح نخواهد شد. گفتنی است در این فاصله دولت ایران برغم تذکراتی که از سوی شورای امنیت در تأسیسات اصفهان را نه تنها متوقف نکرده بود، بلکه گسترش نیز داده بود، در حالیکه قطعنامه سپتامبر شورای امنیت تصریح کرده بود که در صورت بی توجهی دولت ایران به خواست جامعه جهانی مبنی بر توقف چرخه تبدیل سوخت اتمی، پرونده این کشور به طور خودکار به شورای امنیت خواهد رفت. همزمان با اظهارات زلمی خلیل زاد، و به فاصله دو سه روز، رئیس جمهوری عراق جلال طلبانی (که فارسی را بخوبی ایرانیان صحبت می کند) و معاون اول او به تهران رفتند و با رهبران ایران گفتگو کردند. در ملاقات با رئیس جمهوری عراق، رهبر جمهوری اسلامی ایران علی خامنه ای، ضمن انتقاد شدید اللحن از دولت آمریکا خواستار خروج هر چه سریعتر نیروهای نظامی این کشور از عراق شد. آیا در این گفتگوها موضوع ملاقات مقامات ایران و آمریکا نیز به میان آمده است؟ آیا پشتیبانی رئیس جمهوری آمریکا از گفتگوی رسمی این کشور با مقامات تهران ملاً نوعی عقب نشینی در برابر حکومت اسلامی ایران تلقی می شود؟ البته، کاخ سفید آمریکا و نیز وزیر امور خارجه این کشور کوشیدند با اظهار اینکه ملاقاتهای احتمالی با تهران تنها به موضوع عراق محدود می شود به نوعی از دامنه اهمیت مسئله بکاهند. اما، واقعیت این است که نه فقط از نگاه رهبران ایران، بلکه نیز به گمان غالب ناظران اظهارات زلمی خلیل زاد اعتراف به شکستی دو جنبه است، هم در عراق و هم در قبال ایران. زیرا نباید فراموش کرد که کل استراتژی هیأت حاکمه کنونی آمریکا برای اشغال عراق در این ایده خلاصه می شد که روی کار آمدن یک دولت سکولار دمکرات در بغداد الگو و منبع الهامی



ناباید این ننگ تاریخی را پذیرفت که جهان غرب با حمله نظامی و یا دسیسه بازی هایش بطور مستقیم یا غیرمستقیم باعث تغییر حکومت شود چرا که در این روند مهر زشت و ابدی بر هویت ملی ما زده خواهد شد که ملت ایران توسط دیگران رهایی یافته است، ملتی که آنقدر لیاقت، کفایت، میهن پرستی و شهامت نداشت که بتواند خود جوش، از شر اهریمنان مذهبی رهایی یابد و دشمنان ایرانزمین را نابود سازد. هم اکنون ما شاهد تحقیر و ننگ و سیاه روزی ملت افغانستان و عراق هستیم که نتیجه عملکرد جهان غرب در این دو کشور می باشد.

یکی از اعضای سازمان پارس در مورد اینکه با در نظر گرفتن ظواهر تبلیغاتی در رسانه های داخلی و خارجی و درگیری های لفظی ایران با آمریکا، اسرائیل و انگلیس چگونه می توان گفت که آنها از حکومت اسلامی در ایران حمایت می کنند.

در جواب، دکتر آرمان نوری به نقش سناریوهای استعماری ترسیم شده جهان غرب و خروج نفت مجانی، روزانه (۱۲۰۰۰۰۰) بشکه توسط انگلیس و ۳۰۰۰۰۰۰ بشکه توسط آمریکاییها علاوه بر قرارداد های بیع متقابل که با آنها دارد از جمله فعالیت های شرکت های نفتی آمریکا وابسته به دیکشنی و بوش، اشاره نمودند.

در امتداد، از قرارداد های تحمیلی صنعتی و وارداتی غیر ملی کشورهای غربی که به زیان ایران است نام بردند و همچنین سود سرشاری که از وجود حکومت اسلامی خائن به حقوق و منافع ملت ایران می برند را دلیل بر حمایت نامرعی جهان غرب از این حکومت کاذب اسلامی دانستند.

دکتر آرمان نوری در مورد روابط سیستم ها و شبکه های مخوف بین المللی استعمارگر مانند فرقه فراماسونری حاکم بر جامعه ایرانی و جهان و خیانت آنها در نابودی فرهنگ و مردم ایران و نیز به وجود آوردن اپوزیسیون ستون پنجم، مجاهدین خلق و سلطنت طلب های پهلوی چی و همچنین دسته و گروههای بظاهر ملی و چپ و راست خائن دیگر که همه آنها در شبکه و فرقه برادری با حکومت اسلامی می باشند مطالبی بیان نمودند.

یکی دیگر از مسئولان سازمان پارس، آقای احمدی نیاز عملیات شبه نظامی و نظامی را توسط سازمان پارس در ایران پیشنهاد نمود و اظهار داشت که به دلیل نداشتن امکانات تبلیغاتی، رادیو و تلویزیونی که تحت اختیار استعمارگران است و سازمان نمی تواند مستقیماً در ارتباط با مردم ایران قیام ملی را بوجود آورد، ما می توانیم با روابطی که سازمان پارس با نیروهای مسلح ایران دارد مشکل را با یک حرکت نظامی برای گرفتن مسئولیت در ایران حل نماییم.

ناپذیرتر از بحران کنونی عراق خواهد بود که حاصلش زیر سؤال بردن موقعیت آمریکا بعنوان تنها ابرقدرت در معادلات و مناسبات جهانی است. آمریکا از چالش عراق پیروز بیرون نخواهد آمد اگر ریشه فتنه را که حکومت اسلامی است نخشکاند. این ریشه را به زور اسلحه صرف نمی توان خشکاند. اما به زور مردم و متکی بر یک پروژه روشن سیاسی که قصدش جدایی دین از دولت و تأمین معاش حداقل اکثریت مردم گرسنه است می توان برای همیشه از میان برد. برای این منظور به رهبر یا رهبران کاریسماتیک، شجاع و مهمتر از همه مقبول مردم و برانگیزنده امید در نزد مردم و امید به آینده آرامش بخش نیاز هست که حرفشان استیفای حقوق ملت باشد. رهبر یا رهبرانی که آشکارا از حق مردم برای انتخاب آزادانه نظام سیاسی ای که مردم مایلند در سایه آن زندگی صلح آمیزی با یکدیگر داشته باشند، دفاع کنند. همه اعتبار و موقعیت آمریکا نه فقط در منطقه بلکه در کل جهان به قابلیت پاسخگویی آن به این چالش - به چالش ایران - بستگی دارد.

گزارش کنگره سازمان پارس در هتل شرایتون بروکسل

۲۵ مارس ۲۰۰۶ برابر با ۶ فروردین ۱۳۸۵

کنگره با « سرود ایران ما » آغاز شد و سپس دکتر آرمان نوری از مسئولان سازمان پارس که در این کنگره حضور به هم رسانیدند سپاسگزاری نمودند.

اولین سخنران، آقای غفوری، سخنگوی سازمان در بلژیک پس از تبریک عید نوروز گزارش فعالیت های سازمان پارس در بلژیک از بدو تشکیل این شاخه را، بیان نمود.

دومین سخنران، آقای بیگی، عضو کمیته مرکزی پس از تبریک سال نو، عملکردهای سازمان را در جهان از ابتدا بطور مختصر بیان نمود.

در ادامه، دکتر آرمان نوری، « رهبر جنبش سپید براندازی » در مورد حمایت کارگزاران دیپلماسی غرب از حکومت اسلامی سخن گفتند و این حکومت شیاطین مذهبی را مجازی خطاب نمودند و اینکه جهان غرب برای منافع اقتصادی و نابودی ملت ایران آن را بوجود آوردند و همچنان از آن حمایت می کنند و این خیمه شب بازی های ظاهری برای انحراف و فریب اذهان عمومی مردم ایران و جهان می باشد.

دکتر آرمان نوری اعلام نمودند که مردم ایران با همبستگی در مسیر براندازی و همسو شدن با سازمان پارس و شورای براندازی می توانند بر سیلست های سیاه استعماری چیره گردند و فرمودند که

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.



همچنین تأمین کننده بیشتر منافع جهان غرب در درازمدت خواهد بود.

۳- بی گمان ایجاد دموکراسی، مردم گرایی، فضای باز سیاسی، رفاه، عدالت اجتماعی و همچنین بوجود آوردن فضای اقتصادی بارور برای توسعه و افزایش ثروت و سرمایه ملی، بدست توانای خود مردم ایران انجام خواهد گرفت و با اشتراک و همیاری فردفرد ملت ایران، استقلال و تملیت ارضی پاسداری خواهد شد.

۴- جهان غرب نباید در این روند مشکلات سیاسی- اقتصادی و سیاسی- اجتماعی داخلی و خارجی، علیه ملت ایران بیافریند و دولت آینده ایران هم در مقابل در پروژه اقتصادی آزاد (اقتصاد بازاری) و یک جهتی شدن اقتصاد و برداشتن مرزهای اقتصادی کوشا و هماهنگ خواهد بود.

۵- آینده بسیار روشنی در روابط ایران با آمریکا و اسرائیل ایجاد خواهیم کرد و در پروژه بازار مشترک خاور بزرگ (پروژه اقتصادی سازمان پارس در منطقه) که برای هم تراز نمودن روند توسعه اقتصادی منطقه با جهان غرب تدارک دیده شده است، همکاری متقابل خواهد داشت که در پیرو آن، رفاه و عدالت اجتماعی در منطقه گسترش خواهد یافت.

۶- برخلاف حکومت جبار اسلامی در ایران، ما هیچگونه دشمنی و روابط ستیزه جویانه با هیچ کشوری نداریم و نخواهیم داشت، در نهایت سعی ما بر این خواهد بود که ایران در پروژه های اقتصادی و صنعتی جهان غرب آمیخته گردد و در پیرو آن ایران پیشرفته، مدرن و سربلند را پایه گذاری خواهیم کرد. در این هنگام است که دیگر ایران در ردیف کشورهای تعیین شونده قرار نخواهد داشت بلکه کشوری خواهد بود قدرتمند که در کنار کشورهای بزرگ جهان در تعیین سیاست اقتصادی و اجتماعی دنیا سهم خواهد بود و با همیاری ملت بزرگ و شریف ایرانزمین، ثبات سیاسی- اجتماعی و اقتصادی، امنیت و صلح را نه تنها در منطقه خاور بزرگ بلکه در جهان تضمین خواهد کرد.

۷- سازمان پارس و شورای براندازی امید دارد، با طرح و برنامه ریزی های مقطعی (کوتاه مدت - میان مدت - دراز مدت) در فردای ایران که در دگرگون کردن ساختار سیاسی - اقتصادی و اجتماعی منطقه و در نهایت جهان بطور مثبت تأثیرگذار خواهد بود، بتواند در رایزنی برای به اجرا درآوردن این پروژه های انسانی، با جهان غرب به تفاهم برسد که صلح و امنیت و سعادت ملت ها در آن نهفته



دکتر آرمان نوری در جواب، هرگونه عملیات نظامی در نهایت کودتا را برای براندازی نهدی نمودند و در ادامه فرمودند: حقیقت دارد که هم اکنون سازمان پارس و شورای براندازی با امکانات و روابطی که در نیروهای مسلح ایران دارد به سادگی می تواند کودتای نظامی را شکل دهد، ولی فراموش نشود که آمریکا از چهارسو ایران را در محاصره دارد و این محاصره نه برای به مخاطره انداختن حکومت اسلامی می باشد بلکه برای حمایت آن و جلوگیری از حرکت های خودجوش نظامی و اجتماعی برای براندازی حکومت اسلامی می باشد و به دلیل اینکه ما هنوز در رایزنی با کارگزاران غربی به نتیجه مطلوب در حفظ منافع و حقوق ملت ایران نرسیده ایم، در صورت کودتا برای براندازی، دولت ملی - میهنی بیش از یک الی دو ماه دوام نخواهد داشت و آمریکا و متحدان آن در آن زمان است که به ایران هجوم خواهند آورد و ایران را به یک جنگ داخلی و در انتها به تجزیه خواهند کشاند. دکتر آرمان نوری در ادامه تنها راه نجات ایران را از این جهنم، ۱- تفاهم مثبت در حفظ منافع ملی و حقوق ملت ایران در رایزنی با کارگزاران غربی ۲- همبستگی و همیاری ملت ایران در مسیر براندازی با نیروهای مسلح ایران به رهبری سازمان پارس و شورای براندازی برای به اجرا درآوردن قیام ملی، دانست. در خاتمه، دکتر آرمان نوری قطعنامه کنگره را قرائت فرمودند.

قطعنامه کنگره سازمان پارس و شورای براندازی

۱- رایزنی با قدرتهای غربی در مورد عدم حمایت آنها از حکومت اسلامی و عدم توسعه بنیادگرایی مذهبی و همچنین تروریست اسلامی، و در مقابل حمایت از براندازی و ایجاد دموکراسی و مردم گرایی در روند جامعه ای طبیعی و انسانی، همچنان ادامه خواهد داشت.

۲- رایزنی با قدرتهای غربی در مورد به کارگیری پروژه های اقتصادی سازمان پارس، پس از براندازی که ضامن منافع مردم ایران و

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفرو خواهند آورد.

نابودی دشمنان ایرانزمین شعله ور سازیم تا فرد فرد فرزندان ایرانزمین در سرنوشت فردای میهنشان سهیم گردند.

فرزندان ایرانزمین، امیدوار و قوی باشید، « تن های ما، با هم، تنها نیستند » و با همبستگی و همیاری بیشتر، ایران اهورایی بدست توانای فرزندان ایرانزمین آزاد خواهد شد.

۱۲- شورای براندازی متشکل از میهن پرستانی است که در گروههای گوناگون سیاسی- اجتماعی فعال هستند، از جمله، جمهوری خواهان لائیک، هواداران پادشاهی مشروطه لائیک که تضاد ریشه ای با خاندان مذهبی پهلوی دارند، مجاهدین خلق سابق که اکنون مخالف رهبران کنونی مجاهدین خلق می باشند، احزاب چپ میهنی و سوسیال دمکرات های ایرانی، که همگی آنها در مسیر بهزیستی مردم ایران در فردای براندازی گام خواهند برداشت.

همانگونه که بارها گفته ایم « ایران اهورایی چپ و راست نمی شناسد » و همگان می بایست در مسیر براندازی و نابودی دشمنان ایرانزمین مسئولیت میهنی خود را بعهدہ بگیرند.

اعضای شورای براندازی از رزمندگان و مبارزان راه آزادی و عاشقان ایرانزمین و مردم ایران می بلشند و رفاه، آزادی و عدالت اجتماعی را در فردای ایران برای فرد فرد مردم شریف ایران، آرزو دارند. آرمان و استراتژی همسو شده همه اعضای شورای براندازی، سرنگونی حکومت اسلامی می باشد و آنها همگی در فردای آزادی ایران، در ساختار جامعه ای دمکراتیک و لائیک سهیم خواهند بود و هر یک از آنها در لوای تشکیلات حزبی و سازمانی خود، مسئولیت سازندگی فردای ایران را به عهده خواهند گرفت.

۱۳- سازمان پارس و شورای براندازی، به دلیل شرایط و ضوابط خاص داخلی و خارجی و عدم هماهنگی با دیپلماسی های غربی در پروژه براندازی و اینکه هنوز جریان رایزنی با آنها به نتیجه مطلوب نرسیده است، نمی تواند نام این افراد را ذکر کند، ولی ملت ایران بداند و آگاه باشد که هنوز میهن پرستانی با اندیشه های گوناگون سیاسی - اقتصادی و اجتماعی وجود دارند که تنها با یاد و نام ایران زنده اند و در روز موعود (روز قیام ملی) در دولت موقت، نام این میهن پرستان به اطلاع هم میهنان عزیز خواهد رسید.

۱۴- محاکمه سردمداران جنایتکار حکومت اسلامی و رهبران گروهها و سازمانهای سیاسی- اجتماعی که نقش ستون پنجم را علیه جنبش براندازی ایفا کرده اند و در طول ۲۷ سال با حکومت شیاطین اسلامی همکاری داشته اند، به خواست مردم ایران، در فردای براندازی صورت خواهد گرفت، ولی اعضاء و هواداران بی گناه آنها می توانند با تعیین رهبران پاکدامن و میهن پرست در درون ایران، تشکیلات حزبی خود را پایه ریزی کنند و در انتخابات و رأی گیری های دمکراتیک

است. این پروژه ها در روند انساندوستی و انسانگرایی ترسیم شده است، پیروزی ما در این راستا پیروزی ملت ایران و پیروزی بشریت خواهد بود و در آن هنگام، همگان در مسیر براندازی و همسو شدن با سازمان پارس و شورای براندازی قرار خواهند گرفت و روز قیام ملی با دست توانای ملت ایران، ارتش و سپاه پاسدار به رهبری سازمان پارس و شورای براندازی به وقوع خواهد پیوست و ما با یکدیگر ایران آزاد، آباد و با افتخار را فراچنگ خواهیم آورد.

۸- تاکنون هیچ رادیو و تلویزیونی به خودی خود و بدون حمایت کشورهای غربی بوجود نیامده است و چنانکه مشاهده شده است که همه آنها در مسیر استمرار حکومت اسلامی طراحی و برنامه ریزی شده اند. امید ما بر این است که روزی رسد، آنها همه در مسیر خواست ملت ایران یعنی نابودی و براندازی ملایان خبیث گام بردارند.

۹- ما با هیچ گروه سیاسی - اجتماعی همکاری نخواهیم کرد و این بدان معنا نیست که احزاب و سازمانها و اندیشه های گوناگون دیگر را طرد می کنیم، بلکه به علت تجربه های تلخ و ناکامی های مداوم و همچنین کارشکنی ها، ما ترجیح می دهیم برای پیروزی جنبش سپید براندازی، تنها اراده توانای ملت ایران با همبستگی ارتش و سپاه پاسدار و رهبریت سازمان پارس و شورای براندازی، در هم آمیخته گردند و این مهم را به انجام رسانند.

۱۰- من آرمان نوری، اگر در این شرایط حساس و سرنوشت ساز از تاریخ میهنمان ایران، اعلام رهبریت جنبش سپید براندازی را کرده ام بدان معنا نیست که سرنوشت فردای ایران را از همین زمان رقم زده ام و مسند ریاست جمهوری و یا پادشاهی را برای خود تدارک دیده ام، بلکه در صورت نیامدن آرای اکثریت مردم شریف ایرانزمین در انتخابات آزاد و دمکراتیک بعد از براندازی، در همان حزب پارس فعالیت خود را به عنوان یک سرباز همیشه در سنگر به پاسداری از استقلال، آزادی و تمامیت ارضی ایران و در نهایت، حفاظت از منافع و حقوق ملت ایران، ادامه خواهم داد.

۱۱- تلاش ما از بوجود آوردن جنبش سپید براندازی، قدرت گرفتن در فردای ایران نیست، بلکه هدف ما نابودی دشمنان ایرانزمین و ایجاد حس میهن پرستی و ایراندوستی و همچنین به جریان در آوردن خون ایرانی در مسیر عشق و علاقه به سرنوشت میهن اهورایی خویش می باشد، چرا که بسیاری از ایرانیها اکنون عشق و علاقه میهنی خود را از دست داده اند و به سرنوشت کشورشان بی تفاوت گشته اند و از موش و گربه بازیهای سیاستگذاران غربی و عملکرد اپوزیسیون ستون پنجم نا امید گشته اند. ما مسئولان سازمان پارس و شورای براندازی وظیفه خود می دانیم که خون و خاک ایرانی را در بستر فرهنگی آن در هم آمیزیم و آتش زیر خاکستر را برای

برای گرفتن مسئولیت برای انجام خدمت به مردم ایران شرکت داشته باشند.

۱۵- من، آرمان نوری از اعضاء و طرفداران گروههای سیاسی که واقف به خیانت رهبرانشان هستم، انتظار دارم که در این شرایط حساس و سرنوشت ساز « به نام ایرانزمین » از منافع شخصی و زودگذر خویش چشم پوشی کرده و به صفوف فشرده و میهنی جنبش سپید براندازی بپیوندند و در رساندن صدای جنبش به ایرانیان درون مرز کوشا باشند، چرا که هم اکنون ایرانزمین به فرد فرد فرزندان نیاز دارد تا به آزادی، آبادی و افتخار دست یابد و فردایی مملو از آزادی و بالندگی به نسلهای آینده هدیه دهد.

جاوید ایران

**فرزندان ایرانزمین در تکثیر و پخش این نشریه ما را یاری خواهند کرد.
کمک های مالی خود را به نام PARS به شماره حساب زیر ارسال دارید.**

IBAN : FR76 1027 8060 3100 0200 8534 190
Organisation PARS
B.P 6593
75065 Paris Cedex 2 - FRANCE
www.sazmanepars.org
Email : sazmanepars@wanadoo.fr
Info-iran@wanadoo.fr

اراده ملت ایران برای رهایی از استعمار، نیروی عظیمی است که ابرقدرتها در مقابل آن سرفروود خواهند آورد.